از کتابهای اقبال

صبر دانش نو

آموزان

فارسی

۱

١٢٥٢

کتاب اقبال ناصری

اهند

در طهران فی ۱۳۰۲ هجری

۲۰۳۰۸۹

فهرست دیباچه

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱	اسم کتاب و تاریخ طبع	۱۴	سبب طبع کتاب
۲	عنوان بشکر حضرت باری	۱۵	معذرت
۳	شمایل و ذکر محامد و مناقب	۱۶	در وضع تعلیم
	علیحضرت اقدس همایونی خلد الله ملکه	۱۷	در بیان حروف تهجی
۴	عرض حال مؤلف	۱۹	قاعده تعلیم اعراب بندی
۸	سبب تألیف	۲۱	رسم ترکیب کلمات دو حرفی
۱۰	در وجه تسمیه کتاب	۲۵	قانون تهجی کلمات فارسی
۱۱	دعای بقای عمر و دولت	۲۸	در تعریف کتاب مستطاب تأدیب الاطفال
	بدولت اقدس شهریاری	۳۵	در تعریف کتاب تنبیه الصبیان
۱۲	در توصیف ایالت و وزارت نگاران		در ذکر علامات مرموزه

بنام پاک یزدان توان بخش

پس از شکر و سپاس حضرت معبود مطلق و درود پاک پیغمبران
برحق و امامان و پیشوایان محقق بر فطرت و طباع سلیمه
روشن و مبرهن است که در این زمان سعادت نشان که از
یمن بخت و اقبال سایه یزدان نتیجه زمان پناه مظلومان مرکز عدل
و نصفت منبع بذل و رأفت اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت
کیوان مرتبت مشتری طینت بهرام صولت خورشید چهر ناهید
مهر تیر شیم ماه خدم شاهنشاه جمجاه سلیمان دستگاه انجم سپاه عرش پیشگاه

قاجار خلد الله ملکه و دولته الی یوم القرار کوکب عدالت
گستری و رعیت پروری مملکت ایران مینو نشان از مشرق
سعادت و نیک بختی شارق و طالع است هر فردی از
افراد و هر احدی از آحاد اهل زمان در صدد آنند که به هر نحوی
از انحاء و هر نوعی از انواع ذره سان خود را به پرتو آفتاب
سپهر این سلطنت عظمی و مملکت کبری رسانیده قطره سان
محاط این دریای بی پایان گردند تا در آن خاکساری و

الکساره شکستگی و افتقار بر جمیع موجودات عالم وابناء
جنس بنی آدم تفوق جسته افتخار یافته از عمر عزیز برخوردار شوند
بعد این بنده شرمنده هم که یکی از فارسیان متوقف کرمان
و بعد لولی برعکس نهند نام زنگی کافور مسمی بافلاطون و از خانه
زادان دولت ابدمدت قاهره و نعمت پروردگان سلطنت جاوید
آیت باهره قاجاریه ادام الله ایام سلطنتهم بوده و بهشت
باسید و از بهای زیاد این وقت را غنیمتی بزرگ شمرده عرض
حالی مینماید
هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آقا محمد خان اسکنه الله
فی دار السرور در فتح و نصرت و تصرف مملکت کرمان مظفر
و منصور گردیده فیروز و مظفر و بر تخت سلطنت ابد مانوس
جلوس فرموده بودند گشتاسب ابن بهمن جد حقیر را که

اهل آن زبان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت
و انعام ملوکانه با مواجبی مستمر و وظیفه مقرر در رکاب ظفر مآب
خویش بتفلیس و سایر اسفار برده در ازاء خدمات و جان
فشانیهای او همواره بذل مرحمت و رحمت مبذول میفرموده
اند بحدی که هرگاه یکی از اسرا محض استخلاص فی الجمله خود را
باو منسوب مینموده از منبع احسان و کرمت بی پایان بنوازش
و عطایای شاهانه اش آزاد و مطلق العنان داشته با فرمان
مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده اند
این نوع مراحم ملوکانه و مکارم خدیوانه تا اوایل سلطنت
خاقان رضوان مکان فتحعلی شاه طاب الله ثراه در حقش مستمر
و برقرار و علی الاستمرار مواجب و جیره و تعلیقش مبلغ معلوم
و مقدار معین میرسیده و چون گشتاسب [illegible]

فرقدان سای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحی وروح
العالمین له الفداه گردیده جمیع کتب زیج ونجوم ومخلفات
ومتروکاتی که از او باقی بوده طایفهٔ الواط نظر بقرابت جبلی
برده اولادش را بالمره مستاصل و پریشان میگذارند ودر
همان اوقات فرمان وظیفه اش هم از میان مفقود و نابود
و ابواب این همه رافت وعطوفت مسدود میشود
در اینحال پسرش اسکندر پدر خانه زاد بسبب استیصال بینوائیه
خود را ببارگاه کیوان پایگاه همایونی رسانیده عرض حالی نمود
وچون از علوم ریاضی خصوص در فن نجوم ربطی داشته باز
بعمل استخراج تقویم واعمال نجومیه همتی گماشته دایم بخدمت
حکامی که مامور کرمان بوده اند بجزئی مستمری قناعت نموده
که شاید رفته رفته باستان بوسی اعلیحضرت اقدس شهریاری

مفتخر و وظیفه استمراری پدر درحقش مقرر شود ولی سعادتش
مساعدت نکرده همچنان در گرداب استیصال غریق و پریشان
حال مانده در سنه ۱۲۷۳ هجری تصدق فرق مبارک همایونی
گردید بعد پسر بزرگش ملا بهروز برادر خانه زاد
دولت جاوید آیت قاهره بعمل استخراج ومنجمی موروثی
مشغول واز طرف مرحوم مغفور غلامحسین خان سپهدار
طاب ثراه که از قبل این سلطنت ابد مدت حکمران
خطهٔ کرمان بوده بمستمری پدر مفتخر و در سنه ۱۲۹۵ تصدق گردید
اکنون ملا مرزبان ابن سهراب خلف مرحوم گشتاسب
پسر عم حقیر در کرمان مستخرج ومنجمی معروف وبا استعداد واکثر
اوقات بالطاف شاملهٔ نواب مستطاب اشرف ارفع امجد والا
عبد الحمید میرزا ناصرالدوله دام اقباله العالی مفتخر و سرافراز

است لیکن چون عملش منحصر باستخراج و نوشتن تقویمهائی
خلقی است گذران امرش بسختی میشود
این ضعیف نحیف هم چهار سالگی از پدر رحیم دلیانه بدرس و
مشق مشغول گشته در سنه ۱۲۸۳ هجری که باذن و مرخصی بارِ
یافتگان آستان ملایک پاسبان اعلیحضرت اقدس صاحبقرانی
خلد الله ملکه و سلطنته از زر دخشش اکابر صاحبان فارسیان
هندوستان براقبت و بسرپرستی دانای یگانه علمای فرزانه
استاد کامل عارف جناب سطاب سر مانکجی صاحب مد ظله
رئیس زرتشتیان مدرسه موسوم بدهشتی و پیرستان‌ها زدستان
در دار الخلافه الباهره طهران برپا شده بود از زمره شاگردان
بود و پس از اندک تحصیلی بکران رفته هنگام مراجعت در سنه ۱۲۹۰
با چهار نفر اطفال زرتشتی دیگر بشاگردی معلمخانه مبارکه

دار الفنون شاهنشاهی محض تحصیل لسان انگلیسی سرافراز
و در شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۱ بعد از امتحان بهمراهی سایر
شاگردان بار سلام یافته مورد عنایات بلانهایات
اعلیحضرت اقدس همایونی گردیده بانعام و نشانی مفتخر
و در همان اوقات بمأموریت جناب صاحب معزی الیه بکرمان
رفت و چون مخارج مراجعت نداشت لهذا بار تعلیم
چند نفر اطفال مسلمان و زرتشتی آنجا مداومت نمود
هنگام تعلیم طرق تحصیل را بجهت اطفال سخت و دشوار دید
باین خیال افتاد که آیا میتوان زبان فارسی حالیه را که مخلوط
بلغات عربیه و فی نفسه از برای خود زبانی است قسمی برای آنها
سهل نمود که مانند السنه اهل فرنگستان بآسانی از پیش
برود و چون بدرستی در این مطلب غور نمود دریافت

که چنانچه کتابی از اوّل الف با تا با امثلهٔ املائی چند بعد از قوّهٔ فهم
کودکان بر وجه نصایح و اندرز ساخته شود مبتدیان اسهل
وجهی بآموزش زبان فارسی پی خواهند برد بنابراین کتابچهٔ
بقدر خور فهم خویش مرتب نموده و بمناسبت اینکه اجداد و
نیاگان فقیر چاکر جان نثار این دولت ابد مدت قاهره و
وظیفه خوار این سلطنت جاوید آیت باهره قاجاریه ادام
الله ایام سلطنتهم بوده اند و هم خود حقیر در جمع شاگردان
مدرسهٔ معلم خانهٔ مبارکهٔ همایونی محسوب است آنرا باقبال
ناصری موسوم گردانید تا چنانچه مراتب دانش از تحصیل
و تکمیل اذهان و انفس درتزاید است بنفشه زار بخت
و آمال و همیشه بهار دولت و اقبال این شهریار سپهر اقتدار
هم روز بروز در کشت زار فیروزی و بهروزی همه سبز و نامی گردد

و هم از بخت بلند و طالع سعادتمند آن آفتاب سپهر عدالت و نصفت
این فقیر حقیر نیز باعطاء وظیفهٔ مرحوم جدّ خود ملا گشتاسب طوریکه
در کتابچهای قدیم این دولت قوی شوکت قاهره ثبت و مندرج
است مستفیض و بهره یاب گردد

قطعه

بدان امید باقبال ناصری نامید	کتاب مختصر نغز گرامی را
مگر ز بخت شهنشاه عهد ناصر دین	که کرد زندهٔ جاوید خاص و عامی را
درین فقیر هم از بخت بهره ور گردد	بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد	که التفات کند کمترین غلامی را
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم	ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

امید که تا چرخ دائر و گردنده و انجم سائر و چرخنده است آفتاب
بخت و عظمت و کوکب فتح و نصرتش از مشرق سعادت و نیک
بختی فروزنده و طالع باد برب العباد

سپس چون در کرمان این ترتیب ترکیبی پذیرفت و صورتی
گرفت منظور وسیله بود که هر قسمی تواند و داند بتصحیحش پرداخته
بطبعش رساند و با وجودیکه در زمان فرمانفرمائی بندگان
نواب مستطاب کامیاب حضرت اشرف ارفع امجد اسعد والا نصرة
الدوله فرمانفرما زید اجلاله المتعالی و اوقات حکمرانی پور ارشد ایشان
نواب مستطاب حضرت اشرف اعظم والا امیرزاده عبدالحمید میرزا
ناصرالدوله دام اقباله العالی که اساس عدل و امنیت استوار
و بنای بذل و مکرمت برقرار گردیده بود گاهی در حق این فقیر
هم بهانهٔ رجوع خدمتی رعایتی میشد و هم جناب مستطاب سلالة
الانجاب والاطیاب مقرب الخاقان آقا میرزا سید کاظم وزیر زید
عزه و شرافته که در حقیقت چاکر جان نثار و قدیمی داعیان این
دولت ابد قدار و ملجا و پناه رعایای کرمان است مرحمتهای خاص

بحقیر داشته روز بروز بر مراتب احسان و اکرام خود کما فی
الحال میافزودند باز بر بخت ناموافق و بختان نالایق خویش
اعتماد ننموده بعرض نرسانید تا شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۹ اخیر خواه
حقیقی و استاد آمیغی عارف حق شناس جناب مستطاب
حقایق و معارف آداب مستر مانکجی صاحب زید افضاله ابن مرحوم
لیمجی هوشنگ هاتریا فقیر را با چند نفر اطفال زرتشتی محض
تعلیم و تجدید افتتاح دهشنی دبیرستان یزدیسنان بدار الخلافه
باهره طهران خواسته حسب الاشاره آمده شمران در جوار ایشان
مسکن گرفته مرجع خدمات و تحریرات بود و در شهر صفر المظفر
سنه ۱۳۰۲ هجری بامراض اعصاب و اعضاء دوچار و حسب الاجازه
جناب معزی الیه در شهر توقف نمود هنگام مداوا و تنهائی
و استراحت فقیر را بدین خیال انداخت که کتاب مزبور را که منسوخ

غیر مرغوب خود نوشته جدول کشی های لازمهٔ متن و حواشی
آنرا با عدم سررشته و ارتباط نموده بنقاشی رسانیده
مهیا نماید شاید من جانب الله وسیلهٔ در طبع آن بهم رسید
در پیشگاه حضور مرحمت ظهور اعلیحضرت قضا مهابت اقدس
شهریاری روحی و روح العالمین له الفداه مقبول و پسندیده
آید که گفته اند بیت هرچند درون خانه راحت ندهند نومید
مباش و حلقه بر در زن بیت دوقتی که آنرا بدان قاعده ترتیبی
داد بتصدیق و تشویق و صلاح و صوابدید جناب صاحب معزی
الیه و مدد و مساعدت سرور اکرم و مخدوم محترم جناب ملا
مرزبان پسر عم اکرم خود و تقویت و معاضدت مطاع
معظم مفخم عالیجاه زبدة الاشباه عمدة النجباء الزردشتیه
میرزا بهرام ابن ملا گشتاسب مهربان کرمانی تاجر فارسی شرع

در طبع نمود بیت علیهذا بر انظار ناظرین چون گلشن روشن
است که مقصود از ترتیب این ترکیب اظهار فضیلت و بیان
نیست بلکه مخصوص دانش اندوزی و فرهنگ آموزی کودکان
بقدر خور رس آنان و مراتب فهم و زبان ایشان بمدلول فرمایش
جناب مولوی معنوی علیه الرحمة والثناء بیت مثنوی
چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد
مرتب گردیده بنابراین مستدعی و خواهشمند از مکارم اخلاق
و مراحم اشفاق ملاحظه کنندگان چنان است که اگر در این مختصر
رساله و ترتیب خطاً و ربطاً و صورتاً و معناً بر عیب و منقصت و
سهو و خطائی استحضار و اطلاع یابند تصحیح فرموده بمفاد
الانسان مساوق السهو والنسیان از علو همت و سمو درجه فضیلت
خویش معذورم دارند و در این ترتیب بدیده اغماض و بعین رضا نگرند

فعین الرضاء عن کل عیب کلیلة چشم هنربین بود از عیبها کور

اما بعد بر خاطر هوشمندان روزگار و دانشمندان
کیاست دثار روشن و آشکار است که رسم معلمین مکتب های ایران
این بوده و هست که متعلمین بعد از آموزگاری الفباء خط نسخ
تعلیم کتاب الله مجید مینمایند و اشخاصی که میل بخواندن زبان
فارسی دارند پس از یاد دادن الفباء خط نستعلیق آنها را کتب
کذب آمیز عشق انگیز و افسانهای لاطایل امثال کتاب شیرویه
و حیدر بیک و حسین کرد وا میگذارند و نوآموزان هم با اینکه
هنوز خطی نشناخته بمشق و سوادی نپرداخته اند طوطی وار
مطالبی را میخوانند که موجب اغتشاش و اختلال ذهن و حواس
آنها گردیده از درک علوم غریبه و فنون عجیبه باز میمانند بدیهی
است انسان هر چیزی را در طفولیت دیده و شنیده و خوانده

است همان در لوح سینه اش کالنقش فی الحجر منقش گشته
راسخ و ثابت میماند در اینصورت فقیر محض خط شناسی
و بصیرت مبتدیان دو قسم الفباء بر وضع زبان فارسی جاریه
که مخلوط بلغات عربیه است ترتیب داده بالف بای کبیره و
صغیره موسوم نموده فلهذا مقصود از الف بای کبیره
آن حروف مقطع است که مفرداً و تماماً نوشته شوند
مانند (ا ب ج د) الی آخر و حروف صغیره حروفی اند که با
یکدیگر اتصال دارند چون (ابجد هوز حطی) الخ و شناختن
حروف وصل برای اطفال پیش از آموزانیدن و شناسانیدن
نهایت سختی و صعوبت را دارد زیرا هنگامیکه مبتدی حرف
باء را بدین شکل (ب) خوانده باشد چگونه میتواند این (بـ)
شکل را درک کند پس چون عاجز ماند و معلم باصرار تمامش بخواند

تحریص کنند لابد داغش سوخته حالتش برافروخته قلبش افسرده

خاطرش پژمرده شود ولی این فقیر امید قوی دارد که این قاعده

برای اطفال خورد سال بیشتر سودمند و فایده ور بوده نهال

دانش و سوادشان زودتر برومند و بارور گردد

تنبیه هشت حروف مختص زبان عربی است (ث ح

ص ض ط ظ ع ق) (ذ) و (ف) هم معرب

(د) و (پ) میباشند و حروف مخصوص فارسی چهار

است (پ چ ژ گ) گاف فارسی هم سه قسم دیده

شده (گ گ گ)

قاعده اگرچه در فارسی رسم گذاشتن اعراب در حروف

و الفاظ و کلمات نیست ولی از آنجائیکه مبتدیان را مفید و

برایشان لازم است نوشته شد و محض مذاکره و حالی شدن

متعلم مفصله در اینجا ذکر نمود تا کم کم مانوس شوند

قاعده معلم با اعراب از اول اسلوب خوبی حالی نماید

چنانچه الفی کشیده فتحه گذاشته بگوید که این را (َ) میگویم

یک زبر و چون با الف گوئیم چنین است اَلف زبر (اَ)

و نیز الفی کشیده و کسره گذاشته نشان دهد که این علامت را

(ِ) مینامیم یک زیر و چون با الف گوئیم این قسم است اَلف

زیر (اِ) و باز الفی کشیده و ضمه گذاشته گوید که این را

(ُ) میخوانیم یک پیش و چون با الف گوئیم چنین است

الف پیش (اُ) با خطی کشیده هر یک از اعراب و تنوین

را جدا جدا بدینگونه خاطرنشان وی کند ـَ یک زبر

ـِ یک زیر ـُ یک پیش و بگوید این سه حرکت را

روی هم رفته اعراب میدانیم و همچنین ـً دو زبر

(پ ـ این را دو زیر) ـٍ و این را دو پیش حالی نمود

بگوید اینها را تنوین مینامیم و قس علیهذا این را

ـْ تسکین یا جزم یا سکون که آنرا بفارسی زن گویند

این را ـّ تشدید و این را ـٔ همزه که بجای الف مستعمل

قاعده در بعضی از صفحه‌جات ایران زبر را ـَ

زیر را ـِ پیش را ـُ و علامات تنوین را دو زبر

دو زیر دو پیش گویند

قاعده معلم باید حروف را از اول بصدای اصلی

خودشان بطفل حالی نماید و نگذارد از ابتدای قاعده

غلط نماید و بعلاوه هرچه مبتدی میخواند جا بجا رد نویس

کند تا جمیع حروف فرداً فرداً خاطر نشان و ذهنی او

قاعده تنوین در فارسی نیست ولی بسبب اینکه در این زبان

عبارات فارسی عربی آمیز است ذکر نمود تا خواندن کتب

و نوشتجات از برای مبتدی آسان گردد

قاعده لغات را طفل باید با هجی و مکالمات را بی هجی

یعنی مرکباً و روانی بخواند و مطالبش را هم از حفظ نماید

قاعده برسم معمول الفبای قدیم که انواع حروف را

با الف ترکیب میکردند این فقیر هم بهمان رسم (ا با پا تا ثا جا

چا حا خا دا ذا را زا ژا) تا آخر نوشته

قاعده رسم است که بعد از ترکیب حروف با الف ترکیب

الف را با حروف و با را با حروف و تا را با حروف

تا آخر مینمایند مانند (اَبّ اَپّ اَتّ اَثّ اَجّ)

الخ (بَبّ بَپّ بَتّ بَثّ بَجّ) (پَبّ پَپّ پَتّ

پَثّ پَجّ) الی آخر (تَبّ تَپّ تَتّ تَثّ تَجّ) الخ

وهکذا باقی حروف تا یا (یعنی) ولی در صورتی که ما اوّلاً
حروف را با الف ترکیب نمودیم بهتر آنست که بعد از آن هم
با با، تا تا، ثا ثا، تا یا یا ترکیب نموده حرف آخر را شاخص قرار دهیم
چون (اب بب پب تب ثب) الخ وهمچنین باقی حروف
و این ترتیب گویا برای پیش رفت مبتدی بهتر باشد
قاعده الفاظ مزبور هنگام ترکیب حروف با (و) و (ی) بهتر
است زیرا همین که یک دفعه حالی طفل نمودند ضمهٔ ماقبل واو و کسرهٔ
ماقبل یا در اول خود درست خواهد گفت مانند (اُو بُو پُو تُو
تا آخر یا (اِی بِی پِی تِی ثِی جِی چِی حِی خِی) تا آخر
قاعده این حروف مرکب را طفل باید سه قسم بخواند اوّل هجی
دوّم روانی یعنی مرکباً در هر سه حرکت چنانکه یک دفعه همه را مفتوح
بخواند چون (اَب بَب پَب) دفعهٔ دیگر مکسور چون (اِب

بِب پِب) تا آخر دفعهٔ ثالث مضموم مانند (اُب
بُب پُب) الخ (یعنی) و قسم سیم از فوق و ذیل صفحه بطور مستقیم
طولانی (یعنی) حروف و الفاظ را فرداً فرداً مذاکره نماید تا در ذهنش
راسخ مانده و ثابت گردد
قاعده بعد از انجام حروف مرکب بیست عدد در ضمن حکایات
بیشتر بخط هندسه و نیز رقومی که مخصوص سیاق است با تلفظ آنها بخط
و زبان فارسی ذکر نموده تا مبتدی بگفتن و خواندن و نوشتن انس گیرد
قاعده درسهای چند در این کتاب ترتیب یافته که ضمناً بقدر قوه معلم
چیزی از صرف و نحو دریافت میشود (یعنی) و لغات را محض هجی جداگانه
و باز ترکیب کرده مکالماتی اندرز آمیز مرتب داشته تا کودکان
در آموزش دانش و اندوزش بینش راغب و مایل گردند
قاعده (یعنی) هر جائیکه اسم حیوانی ذکر شده با تصویر است تا از دیدن

و تماشای آن تصاویر بر شوق و ذوق اطفال بیفزاید
قاعده بمفاد فرموده مولوی معنوی ره * خوشتر آن باشد که
سر دلبران * گفته آید در حدیث دیگران * حکایاتی در این
ترتیب مختصر آورده که علاوه برای مبتدیان مفید است و ایشانرا
بخواندن علوم و خطوط ترغیب و تشویق میکند
تبصره هرگاه طفلی سؤال کند (تو) که ضمیر مخاطب است
واوی در آخر دارد چرا باید (تُ) خوانده شود زیرا اگر با فتحه
گوئیم (تَو) و اگر با کسره خوانیم (تِو) و اگر با ضمه بر سر آن آریم (تُو)
میشود و ما (تُ) تلفظ مینمائیم توضیح در هر حال
سؤال طفل را چنین جواب دهیم که قدیم اعراب یعنی زبر و زیر
و پیش را گاهی در فارسی جزء کلمه مینوشتند و این (و) در تو
که ضمیر مخاطب است بجای ضمه یعنی پیش میباشد * مانند (خوش) را

که بمعنی شاد و خوب و شیرین است (خود) که ضمیر ملکیت را میرساند
(خوراک) که بمعنی غذا است در همه اینها و امثال آن (و) بجای
ضمه است و آنها را خُش خُد خُراک تلفظ مینمائیم پس این
(و) که در اینجا بعوض ضمه است در (خویش) (خویشتن) یا
(خویشاوند) بمناسبت یاء بعد از واو کسره میگوئیم و میخوانیم
(خیش) (خیشتن) (خیشاوند) و هرگاه بعد از واو الف باشد
دلالت بر فتحه یعنی زبر کند چون (خواستن) (خواهش) (خواه)
(خواندن) که خَاستن خَاهش خَاه خَاندن خوانده میشود
قاعده در قدیم که فارسی عربی آمیز نبوده الفاظ و کلمات را
چنین هجی مینموده اند مثلاً (مَن) را که ضمیر متکلم وحده است در
وقت هجی میگفته اند میم زبر نون مَن (مَن) و (اُو) را که
ضمیر مفرد غایب است این طور هجی الف پیش واو زن (اُو) و

وجزم را که در زبان فرس قدیم زن میگویند در هجی اسم میبردند
اگرچه چند حرف ساکن مرادف هم بودند واین رسم اصح
است از اینکه گوئیم میم نون زبر مَن یعنی الف واو پیش اُو
بعلت آنکه زبر بعد از نون و پیش بعد از واو بتلفظ میاید
بنابراین دانا داند که رسم هجی بیشتر بفهم مبتدی راسختر است
فائده اگر خواسته باشیم بقانون کلیه فارسیه این لفظ
(اَبْ) یعنی اَب اِب اُب را هجی کنیم میگوئیم الف زبر
ب زن اَب یعنی الف زیر ب زن اِب الف پیش ب زن
اُب وچون حروف والفاظ مذکوره جدا بنویسیم نوعیکه اعراب
جزء کلمه باشد آنگاه فهمیده میشود که رسم هجی فارسی خوانان قدیم
درست بوده بدین طریق اَ بْ (اَبْ) اِ بْ
(اِبْ) اُ بْ (اُبْ) بَ بْ (بَبْ) بِ

بْ (بِبْ) بُ بْ (بُبْ) الخ واین رسم
اگرچه ظاهراً ازبرای معلّم دشوارتر از متعلّم است لیکن چنانچه
اندک دقّت وتأمّلی فرمایند اسهل واکمل از اول گردیده هر
طفلی بزودی هرچه تمامتر برکنات حروف والفاظ وکلمات [illegible] شود
فائده اینکه در درس اول (بگو با من) یعنی بگو بمن نوشته
شده این لفظ را نه اینکه غفلتاً یا سهواً آورده بلکه عمداً بوده
تا از آن دو معنی مستفاد شود یکی بمعنی مَعَ چنانکه گوئیم با او برو
و باین معنی بیشتر استعمال شود و نیز از حروف جارّه است و هم
مفعولیّت را میرساند چون (با او گفتم) یعنی به او گفتم یا
او را گفتم شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده (بیت) چه جرم رفت که
با ما سخن نمیگوئی چه کرده ام که بهجران تو سزاوارم وله ایضاً
گفته است مگر حسود با تو زنهار مرد ازین پس آنجا وهم گاهی

با اضافهٔ همزه در اول گفته شده فردوسی طوسی علیه الرحمة راست

چه خوش گفت رستم (با زال پیر) که زخم سخن بدتر از زخم تیر

قاعده همین که این کتاب مستطاب مسمّی باقبال ناصری را بعد

بانجام رسانید کتابی که بعد از آن برایش انفع و الزم باشد کتاب

مستطاب تادیب الاطفال است که وحید عصر و فرید دهر جوهر عنصر کمال

نگین خاتم اجلال کاشف اسرار خفیه و جلیه مقرب الخاقان موتمن السلطان

میرزا محمود خان منشی رموز ملقب بمصباح الملک زاد الله عزه و دولته

مخصوص اطفال تصنیف نموده و چنانچه خواسته باشند قاعدهٔ نماز و قرائت

قرآن را بطفل بیاموزند و ایشان را واقف قانون عربیت نمایند بعد از

انجام این ترتیب اولاً الف بای مصور را که بازار مخترعات جناب

معظم الیه است بایشان تعلیم کنند و بعد قرآن تا طفل قبل از تحصیل و

پیش از تکمیل بکلام الله مجید هم بی احترامی ننموده باشد

قاعده اگر مبتدیان این باشند که بدرستی از صرف و نحو زبان

مطلع شوند بعد از اتمام این نسخه و تادیب الاطفال بکتاب مستطاب

تنبیه الصبیان که از مصنفات مقرب الخاقان معتمد السلطان

افتخار الحاج حاجی میرزا حسین خان زید عزه و شرافته نایب اول وزارت

جلیلهٔ خارجه و کارپرداز طربزون است شروع نمایند تا اگر

بعد از آن بصرف و نحو لسان عربی رجوع کنند زودتر بر دروس

کلیه مطالب عالم گردند

قاعده اینکه درسهای اول کتاب را با قلم جلی و رقیه

خفی مینویسد بملاحظه این است که مبتدی خط شناس و

حروف و کلماتش ذهنی شده کم کم بخواندن کتب مانوس گردد

قاعده اینکه با ورق نگذاشته و بطریق اعداد هندسی

بشماره صفحه اکتفا نموده بدین خیال بوده که بر بصیرت

فارسی

در صرف و نحو زبان فارسی

تو آموزان افزوده از ابتدا بخواندن و شناختن اعداد مانوس گردد
بنابراین هر صفحه را که طفل شروع مینماید عدد آن صفحه را خاطرنشان
فرموده بگویند این صفحه اول یا دوم یا سوم یا فلان است

معذرت از اتفاقات روزگاری نقاشی های لازمهٔ این
کتاب هم بترتیب پیش رفت مبتدی صورت گرفت چنانچه در سهای
اول را نقاشی با عدم ارتباط در نقاشی نقاشی نموده و چون
بمعرفت افتاد برهبری یکی از دوستان نیک اندیش بعالیجا
زبدة الاشباه میرزا مصطفی سلمه الله که ممدوح نقاشان
و مصوران روزگار است سپرد امید که مطبوع افتد

اندرز حکما هرگاه معلم تندخو و بدگو باشد متعلم نصایح
او را مغرض دانسته گوش ندهد بلکه اگر بمطلبی مطلع نباشد
رغبت بسؤال نکند و بدین سبب متدرجاً خودسر و مهمل گردد

و هرآینه مطلبی را بخوبی و ملایمت حالی طفل نماید البته بهتر
گوش کرده معمول میدارد لهذا چنانچه معلم خلیق و مستقیم المزاج
و سلیم و حلیم باشد نصیحتش بیشتر اثر کرده راسخ گردد و هم آنچه
طفل از عاقلهٔ خود نسبت بخود دیده و شنیده و فهمیده بعد از
تکمیل باز بزیردستان همان را معمول خواهد داشت

فائده و علامات مسطوره ذیل را که در کتب معمول است بعد
از انجام این کتاب باید طفل بخواند و بداند تا هرجائی ببیند ادراک کند

علامات معمولهٔ کتب

( ) - قوسین	ع - علیه السلام	ص - صلواة
الله علیه	ص ع - صلی الله علیه و آله و سلم	ره - رحمة الله
انشا - انشاء الله	تع - تعالی	س - سلمه الله
صلعم - صلوات الله علیه و آله و سلم		رض - رضی الله عنه

م - مُقدّم	خ - مُؤخّر	ع - مصراع - عربی
ف - فارسی	ت - ترکی	س - سئوال
ج - جواب	ش - شارح	ص - مُصنّف
ع ۱ - ربیع الاوّل	ع ۲ - ربیع الثّانی	ج ۱ -
جمادی الاولی	ج ۲ - جمادی الثّانیه	ن - نهار
ل - لیل	الخ - الی آخر	رج - رجا

خلاصه چنانچه بحول و قوّهٔ خدای یکتا وسعت معیشت
و فراغت حالتی حاصل شود کتابی که پس از این مُبتدیان را
بکار آید و مر ایشان را دانش افزاید انجام داده باعطای
ناصری موسوم خواهد گردانید بمنّه و یمنه امید که تا چرخ
دوّار و انجم سیّار هست اختر فرخندگی و پایندگی این شهریار کامکار
قدر اقتدار از مطلع آمال و اجلال طالع و درخشان باد برب العباد

در فهرست مطالب اصل کتاب

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱	پشت لوح و اسم کتاب	۴۸	درس پنجم صفت و رابطه
۲	الفبای کبیره	۴۹	درس ششم لغات و مکالمات
۴	حروف صغیره	۵۰	اسم مصدر و صفات درس هشتم
۷	در حروف متحرک	۵۱	اسم و تصویر پرنده‌ها درس نهم
۱۴	در کلمات دوحرفی	۵۴	درس نهم اسامی رنگها
۴۲	در اعداد	۵۶	تصویر مرد و زن دختر و پسر
۴۴	درس اوّل مکالمهٔ مختصر	۵۷	درس دهم اسم فاعل وغیره
۴۵	درس دوم تصویر پرنده و مکالمه	۵۸	تصویر پرنده‌ها با اسم آنها
۴۶	درس سوم مکالمهٔ مختصر	۶۰	اسم آلت و درس یازدهم
۴۷	درس چهارم اسم زمان و مکان	۶۳	اسامی اجناس و آلات

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۶۷	درس سیزدهم اسم جنس [illegible]	۱۰۹	تصویر بره و گرگ با دو بچه
۷۱	[illegible] افعال [illegible]	۱۱۱	درس بیستم حکایت و تصویر گوزن
[illegible]	[illegible] دهم اسم جنس و آلت	۱۱۴	الحاصل مطلب در نصیحت اطفال
[illegible]	[illegible] دهم اسامی میوه	۱۱۶	درس بیست و یکم حکایت معلم و شاگرد
۹۱	[illegible] تفصیل گوسفند [illegible]	۱۱۹	تصویر وضع کتب
۹۶	تصویرهای گوسفند برینه	۱۲۰	درس بیست و دوم مجلس اول
۹۷	[illegible] تفصیل میشینه	۱۲۰	روزهای هفته و ساعت و دقیقه
۱۰۰	تصویر گوسفند میشینه	۱۲۲	درس بیست و سوم مجلس دوم
۱۰۱	در نصیحت اطفال	۱۲۳	تصویر موزیکان چی ها
۹۳	درس نوزدهم حکایت بره	۱۲۵	ایام بزبان عرب
۱۰۵	تصویر میش و بره با دو سگ	۱۲۶	اعداد بزبان عرب

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۲۸	درس بیست و چهارم مجلس سوم	۱۴۴	اسامی خمسهٔ مسترقه
۱۲۹	تصویر باغ و اطفال کتب	۱۴۵	در کبیسهٔ سال پارسیان
۱۳۱	روزهای هفته بزبان فرس	۱۴۷	درس بیست و هفتم مجلس ششم
۱۳۲	درس بیست و پنجم مجلس چهارم	۱۴۹	تصویر شتر با مهار
۱۳۳	تصویر چابک سوار	۱۵۰	در نصیحت و تنبیه اطفال
۱۳۶	اسامی هفت ستارهٔ سیار	۱۵۱	حکایت پیرمرد فقیر
۱۳۷	اسامی فصول اربعه	۱۵۲	تصویر طفل درمانده و پیر [illegible]
۱۳۸	در اعداد مرتبهٔ عربی و آن	۱۵۵	اسامی روزهای فرس
۱۴۰	درس بیست و ششم مجلس پنجم	۱۵۷	درس بیست و هشتم مجلس هفتم
۱۴۱	تصویر خرس با دو خرس	۱۶۲	تصویر چوب خوردن مهربان
۱۴۲	اسامی ماههای فارسی و شمسی	۱۶۲	مناجات و توبهٔ مهربان

صحیفه	مطلب	صحیفه	مطلب
١٦٥	سبب نفرت پدر از فرزند	١٨٦	در ترغیب و تشویق خلق [illegible]
١٦١	در محبت و غیرت مبتدی		ابتدای سلطان [illegible] فرزند [illegible]
١٦٨	درس بیست و نهم مجلس ششم	١٨٩	اسامی شهور رومیان و دوازده برج
١٦٩	تصویر الاغ سوار	١٩٠	اسامی دوازده برج [illegible]
١٧٠	تصویر الاغ باربر	١٩٢	درس سی یکم مجلس دهم
١٧٠	در سبب عزت و ذلت	١٩٣	تصویر مجلس مهمانی
١٧٨	اسامی شهور عربیه	١٩٤	اعداد بطریق هندسه
١٨٥	درس سی ام مجلس نهم	١٩٧	خط هندسه از یک تا هزار
١٨١	تصویر شیر نر و مستعطفین	٢٠٠	ذکر اقسام حساب
١٨٢	تصویر شیر ماده	٢٠٢	در بیان کسور قسمه
١٨٥	در فضیلت وجود سلاطین	٢٠٠	در تعریف کتاب [illegible]

صحیفه	مطلب	صحیفه	مطلب
٢٠٦	تصویر نماز خواندن اطفال	٢٢٥	تفاوت [illegible]
٢٠٦	درس سی و دوم مجلس [illegible]	٢٢٧	[illegible]
٢٠٨	سیاق دیوانی بخط سیاق	٢٣٠	درس سی و ششم مجلس [illegible]
٢٠٩	تسهیل حساب سیاق	٢٣٣	مشاوره پدر با اطفال
٢١٣	درس سی سوم مجلس دوازدهم	٢٣٤	عقیده پدر با [illegible]
٢١٣	تصویر فیل سوار	٢٣٥	در نصیحت اطفال
٢١٤	قاعده جمع زدن سیاق	٢٣٥	در فرمانبرداری [illegible]
٢١٩	قاعده جمع زدن حساب هندسه	٢٣٦	در اطاعت و دعای سلطان
٢٢٥	درس سی و چهارم مجلس سیزدهم	٢٣٧	در ثبوت نبوت و امامت [illegible]
٢٢٢	تصویر و اسامی سال ترکی		[illegible] فهم مبتدی
٢٢٤	درس سی و پنجم مجلس چهاردهم	٢٣٨	خاتمه کتاب

اسامی دوستان خیراندیشی که قبل از طبع این
اوراق همت در خریدن آن نموده اند

عالیجناب ملا مرزبان ابن ملا سهراب ابن ملا گشتاسب منجم کرمانی

دویست مجلد

عالیجاه زبدة الاشباه میرزا بهرام ابن مرحوم ملا گشتاسب ابن مهربان

تاجر کرمانی یکصد و پنجاه مجلد

عالیجاه ملا اسفندیار ابن مرحوم ملا گشتاسب ابن مهربان تاجر کرمانی

یکصد مجلد

عالیشان عزت نشان ملا جمشید ابن خداداد ابن مرحوم پولاد یزدی

یکصد مجلد

عالیحضرتان ستوده خصلتان ملا اردشیر و ملا بهمن ولدان مرحوم رستم

ابن دینیار یزدی باغبان کامرانیه ده مجلد

هو الله

هذا

کتاب

اقبال ناصری

در قواعد نو آموز

زبان فارسی برای

اطفال مستعد

فی سنه ۱۳

تعالی

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ا
ر	ز	ژ	س

ش	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	ع
غ	غ	ف	ف
ق	ک	گ	گ
ک	ل	م	ن
و	ه	ه	ه
ی	ی	ے	ی
	ه	ة	
ـہ ـو	ـہ ـو	ـه ـس	ـہ ـو
ـہ	ـہ		

حروف صغیره پیوسته

م	ا	به	ر
بـ	بـ	به	بر
پـ	پـ	تـ	تـ
تـ	تـ	ثـ	ثـ
ثـ	ثـ	جـ	جـ
جـ	چـ	چـ	چـ
حـ	حـ	حـ	خـ
خـ	خـ	خـ	خـ
سـ	سـ	شـ	سـ

س	س	ش	ص
صـ	صـ	صـ	ضـ
ضـ	ضـ	ضـ	ط
ط	ط	ظ	ظ
ظ	ع	ع	ع
عـ	عـ	عـ	غـ
غـ	غـ	غـ	غـ
غـ	فـ	فـ	ف
فـ	فـ	فـ	قـ
قـ	ف	قـ	قـ

ـغ	ـکـ	ـک	ـگـ
گ	ـگـ	ـگـ	ـکـ
ک	ل	ا	ـا
مـ	ه	ـهـ	ـمـ
ن	ـن	ـنـ	ـنـ
و	ـهـ	ـهـ	ـهـ
ـیـ	ـی	یـ	یـ
ـیـ	یـ	ه	ـتـ
یا یا	ما ما	لا لا	تا تا
به به	په په	ده ده	نه نه

حروف کبیره با زَبَر

اَ	بَ	پَ	تَ
ثَ	جَ	چَ	حَ
خَ	دَ	ذَ	رَ
زَ	ژَ	سَ	سَ
شَ	شَ	صَ	ضَ
طَ	ظَ	عَ	غَ
فَ	قَ	کَ	گَ
لَ	مَ	نَ	وَ

هَ	یَ	هَ	ةَ

حروفِ کبیره با زیر

اِ	بِ	پِ	تِ
ثِ	جِ	چِ	حِ
خِ	دِ	ذِ	رِ
زِ	ژِ	سِ	سِ
شِ	شِ	صِ	ضِ
طِ	ظِ	عِ	غِ
فِ	قِ	کِ	گِ
لِ	مِ	نِ	وِ

هُ	یُ	هُ	ةُ

حروفِ کبیره با پیش

اُ	بُ	پُ	تُ
ثُ	جُ	چُ	حُ
خُ	دُ	ذُ	رُ
زُ	ژُ	سُ	سُ
شُ	شُ	صُ	ضُ
طُ	ظُ	عُ	غُ
فُ	قُ	کُ	گُ
لُ	مُ	نُ	وُ

ۀً	یً	هً	هً

حروف کبیره با دو زبر

اً	بً	پً	تً
ثً	جً	چً	حً
خً	دً	ذً	رً
زً	ژً	سً	سً
شً	شً	صً	ضً
طً	ظً	عً	غً
فً	قً	کً	گً

لٍ	مٍ	نٍ	وٍ
ۀٍ	یٍ	هٍ	هٍ

حروف کبیره با دو زیر

اٍ	بٍ	پٍ	تٍ
ثٍ	جٍ	چٍ	حٍ
خٍ	دٍ	ذٍ	رٍ
زٍ	ژٍ	سٍ	سٍ
شٍ	شٍ	صٍ	ضٍ
طٍ	ظٍ	عٍ	غٍ
فٍ	قٍ	کٍ	گٍ

لٌ	مٌ	نٌ	وٌ
هٌ	یٌ	هٌ	ةٌ

حروف کبیره با دو پیش

اٌ	بٌ	پٌ	تٌ
ثٌ	جٌ	چٌ	حٌ
خٌ	دٌ	ذٌ	رٌ
زٌ	ژٌ	سٌ	سٌ
شٌ	شٌ	صٌ	ضٌ
طٌ	ظٌ	عٌ	غٌ
فٌ	قٌ	کٌ	گٌ

لُ	مُ	نُ	وُ
هُ	یُ	هُ	ةُ

کلمات دو حرفی ترکیب حروف با الف

آ	با	پا	تا
ثا	جا	چا	حا
خا	دا	ذا	را
زا	ژا	سا	سا
شا	شا	صا	ضا
طا	ظا	عا	غا

فا	قا	کا	گا
ڭا	کا	لا	لا
ما	نا	وا	ها
	یا	ها	

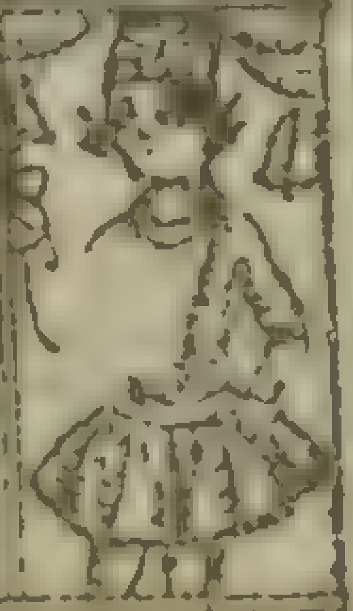

کلمات دوحرفی

ترکیب حروف با ب

اب	بب	پب	تب
ثب	جب	چب	حب
خب	دب	ذب	رب
زب	ژب	سب	شب

صب	ضب	طب	ظب
عب	غب	فب	قب
کب	گب	لب	مب
نب	وب	هب	یب

ترکیب حروف با پ

اپ	بپ	پپ	تپ
ثپ	جپ	چپ	حپ
خپ	دپ	ذپ	رپ
زپ	ژپ	سپ	شپ
صپ	ضپ	طپ	ظپ

عب	غب	فب	قب
کب	گب	لب	مب
نب	وب	هب	یب

ترکیب حروف با تا

ات	بت	پت	تت
ثت	جت	چت	حت
خت	دت	ذت	رت
زت	ژت	ست	شت
صت	ضت	طت	ظت
عت	غت	فت	قت

کت	گت	لت	مت
نت	وت	هت	یت

ترکیب حروف با ثا

اث	بث	پث	تث
ثث	جث	چث	حث
خث	دث	ذث	رث
زث	ژث	سث	شث
صث	ضث	طث	ظث
عث	غث	فث	قث
کث	گث	لث	مث

نث	وث	هث	یث

ترکیب حروف با جیم

اج	بج	پج	تج
ثج	جج	چج	حج
خج	دج	ذج	رج
زج	ژج	سج	شج
صج	ضج	طج	ظج
عج	غج	فج	قج
کج	گج	لج	مج
نج	وج	هج	یج

ترکیب حروف با چیم

اچ	بچ	پچ	تچ
ثچ	جچ	چچ	حچ
خچ	دچ	ذچ	رچ
زچ	ژچ	سچ	شچ
صچ	ضچ	طچ	ظچ
عچ	غچ	فچ	قچ
کچ	گچ	لچ	مچ
نچ	وچ	هچ	یچ

ترکیب حروف با حا

اح	بح	پح	تح
ثح	جح	چح	حح
خح	دح	ذح	رح
زح	ژح	سح	شح
صح	ضح	طح	ظح
عح	غح	فح	قح
کح	گح	لح	مح
نح	وح	هح	یح

ترکیب حروف با خاء

اخ	بخ	پخ	تخ

ثخ	جخ	چخ	حخ
خخ	دخ	ذخ	رخ
زخ	ژخ	سخ	شخ
صخ	ضخ	طخ	ظخ
عخ	غخ	فخ	قخ
کخ	گخ	لخ	مخ
نخ	وخ	هخ	یخ

ترکیب حروف با دال

اد		بد	پد	تد	ثد	جد	چد
حد	خد	دد	ذد	رد	زد	ژد	سد

شد	صد	ضد	طد
ظد	عد	غد	فد
قد	کد	گد	لد مد
ند	ود	هد	هد ید

ترکیب حروف با ذال

اذ	بذ	پذ	تذ ثذ
جذ	چذ	حذ	خذ
دذ	ذذ	رذ	زذ
ژذ	سذ	شذ	صذ
ضذ	طذ	ظذ	عذ غذ

فذ	قذ	کذ	گذ لذ
مذ نذ	وذ	هذ	هذ یذ

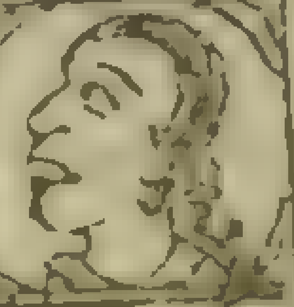

ترکیب حروف با راء

ار	بر	پر	تر ثر
جر	چر	حر	خر در
ذر	رر	زر	ژر سر
شر	صر	ضر	طر
ظر	عر	غر	فر
قر	کر	گر	لر مر
نر	ور	هر	هر یر

ترکیب حروف با راء

ار	بر	پر	تر	ثر	
جر	چر	حر	خر		
در	ذر	رر	زر	ژر	
سر	شر	صر	ضر		
طر	ظر	عر	غر		
فر	قر	کر	گر		
لر	مر	نر	ور	هر	یر

ترکیب حروف با زاء

از	بز	پز	تز	ثز

جز	چز	حز	خز		
دز	ذز	رز	زز		
ژز	سز	شز	صز		
ضز	طز	ظز	عز		
غز	فز	قز	کز	گز	
لز	مز	نز	وز	هز	یز

ترکیب حروف با سین

اس	بس	پس	تس
ثس	جس	چس	حس
خس	دس	ذس	رس

رس	زس	سس	شس
صس	ضس	طس	ظس
عس	غس	فس	قس
کس	گس	لس	مس
نس	وس	هس	یس

ترکیب حروف با شین

اش	بش	پش	تش
ثش	جش	چش	حش
خش	دش	ذش	رش
زش	ژش	سش	شش

صش	ضش	طش	ظش
عش	غش	فش	قش
کش	گش	لش	مش
نش	وش	هش	یش

ترکیب حروف با صاد

اص	بص	پص	تص
ثص	جص	چص	حص
خص	دص	ذص	رص
زص	ژص	سص	شص
صص	ضص	طص	ظص

بص	غص	فص	قص
کص	گص	لص	مص
نص	وص	هص	یص

ترکیب حروف با ضاد

اض	بض	پض	تض
ثض	جض	چض	حض
خض	دض	ذض	رض
زض	ژض	سض	شض
صض	ضض	طض	ظض
عض	غض	فض	قض

کض	گض	لض	مض
نض	وض	هض	یض

ترکیب حروف با طاء

اط	بط	پط	تط
ثط	جط چط	حط	خط
دط	ذط	رط	زط
ژط	سط	شط	صط
ضط	طط	ظط	عط
غط	فط	قط	کط
کط	گط	لط	مط

نط	وط	هط	یط

ترکیب حروف با ظاء

اظ	بظ	پظ	تظ
ثظ	جظ	چظ	حظ
خظ	دظ	ذظ	رظ
زظ	ژظ	سظ	شظ
صظ	ضظ	طظ	ظظ
عظ	غظ	فظ	قظ
کظ	گظ	لظ	مظ
نظ	وظ	هظ	یظ

ترکیب حروف با عین

اع	بع	پع	تع
ثع	جع	چع	حع
خع	دع	ذع	رع
زع	ژع	سع	شع
صع	ضع	طع	ظع
عع	غع	فع	قع
کع	گع	لع	مع
نع	وع	هع	یع

خواندن و نوشتن این کلمات را باید بطفل خوب حالی نمود

ترکیب حروف با غین

اَغ	بَغ	پَغ	تَغ
ثَغ	جَغ	چَغ	حَغ
خَغ	دَغ	ذَغ	رَغ
زَغ	ژَغ	سَغ	شَغ
صَغ	ضَغ	طَغ	ظَغ
عَغ	غَغ	فَغ	قَغ
کَغ	گَغ	لَغ	مَغ
نَغ	وَغ	هَغ	یَغ

ترکیب حروف با فا

اَف	بَف	پَف	تَف
ثَف	جَف	چَف	حَف
خَف	دَف	ذَف	رَف
زَف	ژَف	سَف	شَف
صَف	ضَف	طَف	ظَف
عَف	غَف	فَف	قَف
کَف	گَف	لَف	مَف
نَف	وَف	هَف	یَف

ترکیب حروف با قاف

اَق	بَق	پَق	تَق

تق	بق	پق	حق
خق	دق	ذق	رق
زق	ژق	سق	شق
صق	ضق	طق	ظق
عق	غق	فق	قق
کق	گق	لق	مق
نق	وق	هق	یق

ترکیب حروف با کاف

اک	بک	پک	تک
ثک	جک	چک	حک

خک	دک	ذک	رک
زک	ژک	سک	شک
صک	ضک	طک	ظک
عک	غک	فک	قک
کک	گک	لک	مک
نک	وک	هک	یک

ترکیب حروف با گاف

اگ	بگ	پگ	تگ
ثگ	جگ	چگ	حگ
خگ	دگ	ذگ	رگ

زک	ژگ	سک	شک
صک	ضک	طک	ظک
عک	غک	فک	قک
کک	گک	لک	مک
نک	وک	هک	یک

گاف (گ) در زبان فارسی قدیم سه نوع بود اکنون این دو قسمش منسوخ است (گ ک)

ترکیب حروف با لام

ال	بل	پل	تل
ثل	جل	چل	حل
خل	دل	ذل	رل
زل	ژل	سل	شل

صل	ضل	طل	ظل
عل	غل	فل	قل
کل	گل	لل	مل
نل	ول	هل	یل

ترکیب حروف با میم

ام	بم	پم	تم
ثم	جم	چم	حم
خم	دم	ذم	رم
زم	ژم	سم	شم
صم	ضم	طم	ظم

عم	غم	فم	قم
کم	گم	لم	مم
نم	وم	هم	یم

ترکیب حروف با نون

ان	بن	پن	تن
ثن	جن	چن	حن
خن	دن	ذن	رن
زن	ژن	سن	شن
صن	ضن	طن	ظن
عن	غن	فن	قن

کن	گن	لن	من
نن	ون	هن	ین

ترکیب حروف با واو

او	بو	پو	تو
ثو	جو	چو	حو
خو	دو	ذو	رو
زو	ژو	سو	شو
صو	ضو	طو	ظو
عو	غو	فو	قو
کو	گو	لو	مو

نو	وو	هو	یو

ترکیب حروف با هاء

اه	به	په	ته
ثه	جه	چه	حه
خه	ده	ذه	ره
زه	ژه	سه	شه
صه	ضه	طه	ظه
عه	غه	فه	قه
که	گه	له	مه
نه	وه	هه	یه

ترکیب حروف با یاء

ای	بی	پی	تی
ثی	جی	چی	حی
خی	دی	ذی	ری
زی	ژی	سی	شی
صی	ضی	طی	ظی
عی	غی	فی	قی
کی	گی	لی	می
نی	وی	هی	یی

(یاء) دارای دو نقطه در زیر است ولی اگر در آخر کلمه باشد نقطه لازم نیست

فارسی	هندسه	فارسی	رقومی
یک	۱	یک دینار	[illegible]
دو	۲	دو دینار	[illegible]
سه	۳	سه دینار	[illegible]
چهار	۴	چهار دینار	[illegible]
پنج	۵	پنج دینار	[illegible]
شش	۶	شش دینار	[illegible]
هفت	۷	هفت دینار	[illegible]
هشت	۸	هشت دینار	[illegible]
نه	۹	نه دینار	[illegible]
ده	۱۰	ده دینار	[illegible]

[illegible]

معلم باید در شناسانیدن اعداد هندسی کمال دقت بجا آورده ملاحظت کند

فارسی	هندسه	فارسی	رقومی
یازده	۱۱	یازده دینار	[illegible]
دوازده	۱۲	دوازده دینار	[illegible]
سیزده	۱۳	سیزده دینار	[illegible]
چهارده	۱۴	چهارده دینار	[illegible]
پانزده	۱۵	پانزده دینار	[illegible]
شانزده	۱۶	شانزده دینار	[illegible]
هفده	۱۷	هفده دینار	[illegible]
هجده	۱۸	هجده دینار	[illegible]
نوزده	۱۹	نوزده دینار	[illegible]
بیست	۲۰	بیست دینار	[illegible]

برای نوآموز علی الحساب همین قدر کفایت است تا بعد بجای خود نوشته شود ولی باید اهمیت قدر را بذهن نوآموز بدهد

درس اول

فعل امر	بخور	بگو	بیا
ضمیر منفرد	من	او	تو
حرف	از	با	پیش

مکالمات درس اول

برو با او	بگو با من
بیا تو	بیا بگو با من
برو از پیش من	بیا پیش من
تو با او بگو	تو با من بیا

آموزگار باید معنی مکالمات فوق را از نوآموز بپرسد تا [illegible]

این لغات را باید با معنی یکجا آموخته و تمامتا را بی هیچ تکلم طبعش بخواند تا مایل شود و چیزی بیاموزد

درس دوم

فعل امر	بینداز	ببر	بگیر
اسم اشاره	این	آن	را

مرغ	طوطی	بلبل

مکالمات درس دوم

ببر مرغ را با طوطی	بیار آن بلبل را
طوطی را بگو	مرغ را بگیر
این بلبل را ببر	آن طوطی را بیار

معلم باید صورت و اسم این مرغها را بطفل بشناساند و بفهماند تا باعث شوق و ذوق او شود

درس سوم

فعل امر	بشنو	ببین	بخور
ضمیر جمع	ما	شما	ایشان
اسم جنس	مرد	زن	میوه

مکالمات درس سوم

بشنو از آن مرد	ببین آن زن را
این میوه را بگیر	ایشان را ببین
ما را بگو	میوه بخور
آن زن را بیار	این مرد را با طوطی ببر
یک طوطی بگیر	دو مرغ بیار

هو
این اشعار را
مبتدی باید چنین
فایده از حفظ
کند

درس چهارم

فعل امر	ببرید	بگوئید	بیائید
اسم زمان	حالا	اکنون	الآن
اسم مکان	اینجا	آنجا	طرف

مکالمات درس چهارم

آن طرف ببرید	اکنون اینجا بیائید
حالا با من بگوئید	الآن آنجا ببرید
آن بلبل را پیش او ببر	این طوطی را حالا بیار
از این طرف برو	این میوه را از اینجا ببر
شما با مرغ پیش من بیائید	با آن مرد آنجا ببرید

درس پنجم

فعل امر	بیاورید	ببرید	بگیرید
اسم جنس	پسر	دختر	سیب
صفت	خوب	بد	زشت
رابطه	است	هست	نیست

مکالمات درس پنجم

آن پسر خوب است	این دختر بد نیست
این سیب خوب را بخور	آن مرغ زشت را [illegible]
آن طوطی از ایشان است	این بلبل از او است
او را بگیرید	آن مرد را بیاورید

درس ششم

فعل ماضی	رفت	گفت	آمد
مضارع	میرود	می گوید	می آید
اسم مکان	راه	سوی	جای
ظرف	در	میان	بر

مکالمات درس ششم

طوطی خوب راه میرود	آن بلبل از من است
این دختر میگوید بیا	او الان می آید
من میگویم مرغ را بیار	من آمدم با او گفتم
او گفت ایشان را	او در میان راه است

درس هفتم

ماضی	خواندم	خواندی	خواند
صفات	بسیار	زیاد	خیلی
	کم	پر	خالی
اسم مصدر	خنده	گریه	خوشی
اسم مصدر	حرف	سخن	کلام

کلمات درس هفتم

من خواندم این درس را	تو خوب خواندی
این پسر بسیار خوب خواند	میان آن خالی است
آن پر است و این خالی	بشنو سخن آن مرد را

ببین درس آن دختر را	این میوه پر کم است
آن سیب بسیار خوب است	آن بلبل زشت است
او خیلی کم حرف است	سخن خوب یک کلام است
درس ایشان زیاد کم است	با خنده سخن بد است
درس را خیلی بگو	خوب درس بگیر
پسر من خوب خواند	دختر او بسیار خواند

درس هشتم

مضارع	میکند	میزند	میخورد
استفهام	چرا	چه	چند
اسم مصدر	درست	راست	حق

اسم جنس	کتاب	قلم	کاغذ
اسم پرنده	هدهد	قمری	کبوتر
اسم جنس	تصویر	صورت	روی

مکالمات درس هشتم

کتاب مارا بیار	آن قلم را از او بگیر
تصویر هدهد را ببین	قمری خوب روی است

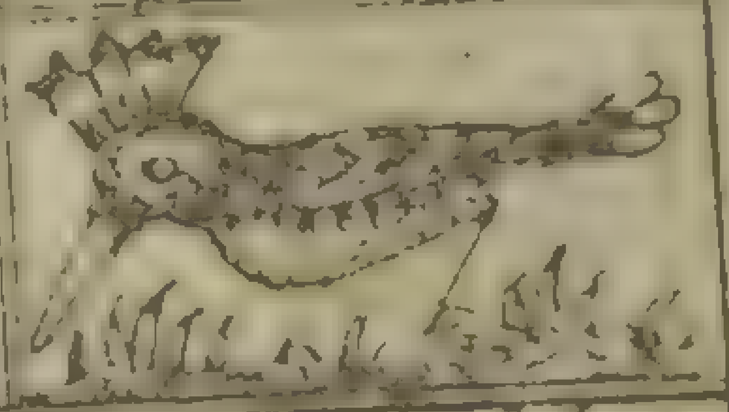

این کبوتر از من است	آن قلم را با کاغذ بیار

حق با ما است

من راست میگویم	او درست حرف میزند

شما حالا اینجا بیائید	اورا [illegible]
آنجا کم بروید	او راست میگوید
چرا آنجا میروید	ایشان چه میگویند
او چرا خنده میکند	گریه خوب نیست
آن زن خوب حرف میزند	او چند سیب میخورد
این چه کتاب است	آن چه کاغذ است
او چرا بد میکند	قمری خوب مرغی است
روی هدهد خوب است	آن قلم از ما است
خندهٔ زیاد خوب نیست	او از خوشی خنده میکند
طوطی خوب سخن میگوید	آن بلبل خوب خواند

درس نهم

فعل مضارع	می پرد	میخزاند	می تواند
فعل نفی	نمی پرد	نمیخزاند	نمی تواند
اسم معنی	طور	گونه	رنگ
اسامی الوان	سبز	زرد	آبی
نامهای رنگها	سرخ	قرمز	بنفش
اسامی الوان	سفید	سیاه	کبود
اسم جنس	بال	پر	قبا
اسم	پدر	فرزند	معلم
اسم	شاگرد	چه چه	پرواز

مکالمات درس نهم

ببین بلبل چه طور می پرد	این کبوتر سیاه است
آن طوطی چه خوب میخزاند	او میتواند پرواز کند
بال و پر طوطی سبز است	صورت او زرد است
رنگ این کاغذ قرمز است	روی او بسیار سرخ است
رنگ این قبا آبی است	قبای او بنفش است
آن کبوتر خیلی سفید است	گونه آن دختر کبود است
این بلبل خوب چه چه میزند	آن پسر خوب میخواند
من یک مرغ دارم	تو دو طوطی داری
او سه کبوتر دارد	ما چهار سیب داریم

شماها گونه سیوه دارید	ایشان شش بلبل دارند
آن مرد پدر هشت فرزند است	این زن معلم هشت شاگرد است

آن پسر درس خواند	این دختر دو کتاب دارد

قلم او روی کاغذ است	او خوب درس میخواند
او خیلی در درس پیش است	ما الان خوب میخوانیم

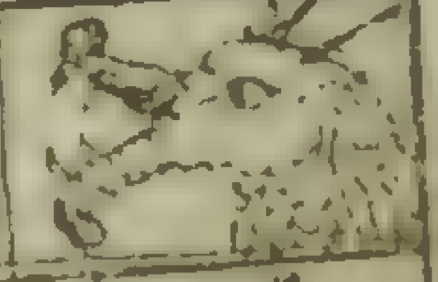

درس دهم

اسم تعجب	عجب	شگفت	بخ
صفات	خو	عادت	رسم
اسم مفعول	گرفته	گفته	رفته
صفات	ماده	نر	دراز
اسم فاعل	شکاری	کارزاری	پرخاشی
اسم	چتر	شکار	خرطوم
اسم زمان	شب	روز	ساعت
صفات	دانا	بینا	خوانا
اسم فاعل	پرنده	چرنده	رونده

مکالمات درس دهم

این گنجشک با ما خو گرفته | آن زاغ پرواز میکند

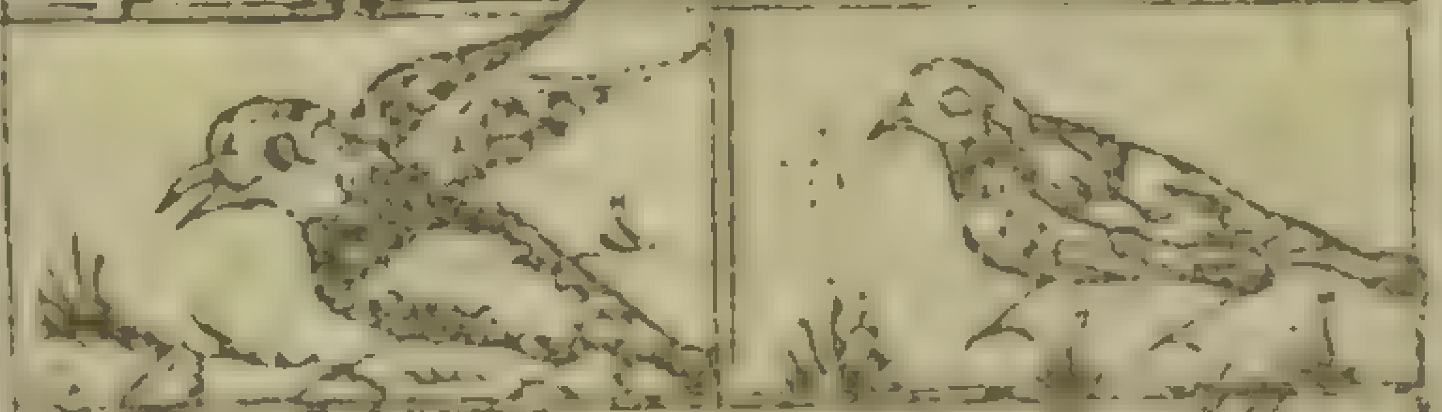

این کبک مست میخرامد | من از این خروس میترسم

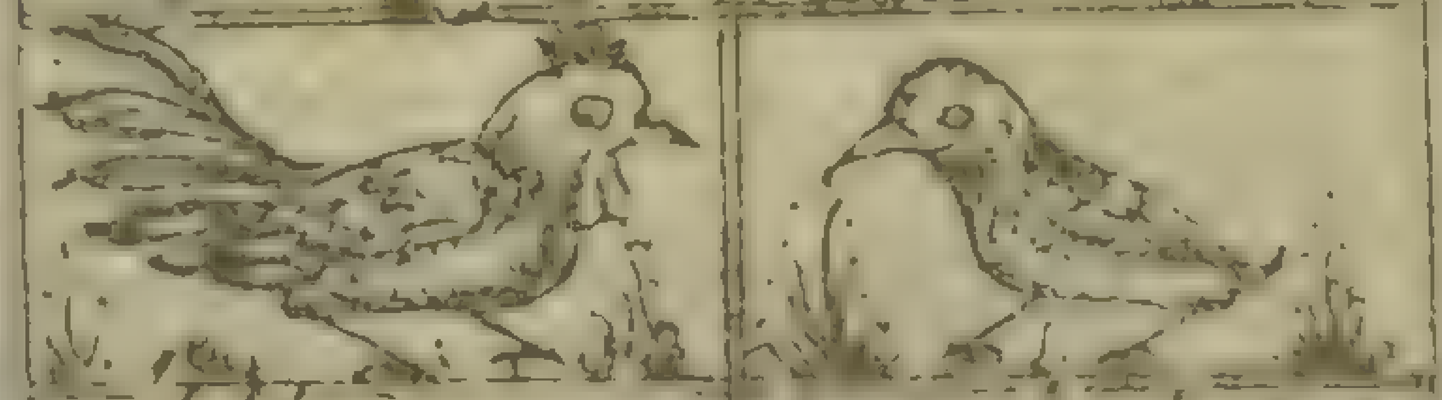

آن قوش شکاری است | مرغابی خوب شنا میکند

این طاوس ماده است | آن طاوس پر چتر دارد

بوقلمون چتر و خرطوم هر دو دارد

این باز پرنده شکاریست | شب پره روز نمی پرد

پای نار دراز است | شاهین بلند پرواز است

جغد مرغی دانا است | بوم هم همان جنس است

درس یازدهم

اسم مصدر	کار	شغل	حفظ
صیغ نسبت	روان	رنجی	روانی
فلزات	آهن	مس	سرب
قلع	نقره	طلا	برنج
تلبی	رومی	جیوه	روئین
اسم آلت	میز	نی	قلمدان
کارد	لوح	چاقو	دم
مقراض	دوات	انگشتر	قاشق
قطع زن	رهن	تراب	مداد

اسم جنس	نشاسته	عاج	کاج
اسم	کاشی	صمغ	چوب
فعل امر	بردار	بفروش	بخر
صفات	کوچک	بزرگ	صاف
صفات	تیز	خوش	نازک
اسم جنس جمعی	مطالب	لغت	مکالمات
مصدر	خواندن	دادن	کردن
مضارع حالیه	بپرسیم	بخوانیم	نمائیم

مکالمات درس یازدهم

آن قلم نی را بده	این قلم نی را بگیر

سر قلم آهن را بردار	این کتاب را بفروش
آن قلمدان را بخر	میز من خوش رنگ است
کارد تو خیلی تیز است	لوح او زیاد صاف است
چاقوی ایشان دو دم دارد	مقراض او کوچک است
دوات شما از نقره است	انگشتر شما از طلا است
این کاغذ نازک است	آن لوح از حلبی است
لوح آن پسر برنج است	قاشق ایشان مس است
قلمزن او عاج است	رهن او چوب کاج است
آن پسر دوات کاشی دارد	مرکب شما صمغی است
مداد او سرب است	آن قاشق رُدی است

آن مرد مرکب نشاسته دارد	این کتاب بهای هیچی است
هر لغتی را باید از معلم بپرسیم	مکالمات را باید بخوانیم
مطالبش را از حفظ کنیم	درسهایش را روان نمائیم
بچهای خوب را معلم خوب است گوید	بچهای بد را چوب زند
کار ما درس خواندن است	شغل معلم درس دادن

درس دوازدهم

در نامهای جانماز و ملزومات

صندلی	تخت	نیمکت	دوشک
حرمی	فرش	قالی	نمد
قالیچه	سوزنی	جانماز	سجاده

ارسی	پنج دری	درب	خانه
اطاق	صندوقخانه	مطبخ	بخاری
طاقچه	طاقچه پوش	آئینه	گلاب پاش
عطردان	مردنگی	شمع	لاله
شمعدان	لامپا	روغن	صحن
حیاط	آب	پرده	جاروب
تمیز	درست	قشنگ	قاعده

فصل امر

بگذار	بینداز	برچین	بتکان
بگستر	بیفکن	تنگ کن	ببر

۲ بینداز

پاک کن	ببند	بروب	بشوی
بپاش	بیاویز	بریز	برخیز

مکالمات درس دوازدهم

سندلیها را بگذار	تختها را بردار
دوشکها را روی هم بینداز	حرمیها را برچین
فرشها را بتکان	قالیها را بگستر
نمدها را بیفکن	قالیچه را تنگ کن
سوزنی را بیار	جانماز را ببر
سجاده را بگیر	ارسی را پاک کن
پنجدری را جاروب نما	درب خانه را ببند

اطاق را بروب	صندوقخانه را بپیرا
مطبخ را سفید کن	بخاری‌ها را صفا بده
طاقچه‌ها را قشنگ کن	طاقچه‌پوشها را بینداز
آئینه‌ها را بقاعده بگذار	گلابپاشها را پر کن
عطردانها را بیار	مردنگی‌ها را پاک نما
شمع در میان لاله‌ها بگذار	شمعدانها را بشوی
لامپاها را روغن بریز	صحن حیاط را آب بپاش
پرده‌ها را بیاویز	این پسر را بگو برخیز
کتاب او را بده	درس او را بگیر
لوح او را پاک کن	قلم او را بردار

درس سیزدهم
در نامهای ظروفات

گیلاس	استکان	فنجان	پیاله
نعلبکی	سینی	سماور	کتل
قوری	قهوه‌جوش	روپوش	زیرانداز
دستمال	قنددان	جام	تنگ
کوزه	بطل	نارنج	لیمو
آبخوره	شربت	سکنجبین	چای
قهوه	کاسه	بشقاب	دوری
سفره	خوراک	غذا	خورش

چلو	پلو	کباب	جوجه
آفتابه	لگن	مهمان	کفش
آتش	آدم	تازه	خدمت
هیزم	فکر	جوش	آقا

فصل امر

بنشین	بازکن	حاضرکن	باش
بردار	بپز	بزن	بخوان
بنوش	بپوش	بکوش	بجوش

استفهام

چه شد	کو	کجا	کی

مکالمات دربین سفره

گیلاسها را روی میز بچین	استکانها را بشوی
بشقابها را پاک کن	پیاله نعلبکی‌ها را بیاور
سینی را حاضر کن	سماور را آتش کن
لگن را تمیز نما	چای دم کن
قندان را بیاور	جام را از اینجا بردار
کوزه را آنجا بگذار	ظرف آب نارنج را بیاور
لیموی تازه بگیر	تنگها را شربت کن
یک کاسه سکنجبین بیار	کاسه بشقاب را بردار
مهمانها را چای بده	ایشان را خدمت کنید

مهمانها را محترم دار	سفره بکش
در فکر غذا باش	کباب جوجه چه شد
دوری‌های پلو کو	چلو کباب کجاست
کوزهٔ آب را بیار	آبغوره در خورش بریز
آفتابه لگن حاضر کن	قهوه جوش را جوش بیار
قهوه باقایان بده	کفش مهمانها را درست بگذار
در را باز کن	پرده را بلند کن
در کار بکوش	در درس بکوش
با ادب باش	با علم باش
دانا باش	بینا باش

درس چهاردهم

ضمیرهای فاعلی که بگوینده و کننده تعلق دارد

مفرد	من	تو	او
جمع	ما	شما	ایشان

چنانکه گوئیم

مفرد	من میزنم	تو میزنی	او میزند
جمع	ما میزنیم	شما میزنید	ایشان میزنند

ضمیرهای ملکی و اضافی که ملکیت را میرساند

مفرد	مرا	ترا	اورا
جمع	ما را	شما را	ایشانرا

این قواعد از برای متعلم بسیار مفید و لازم است باید خوب ذهن نشین نمود

این ضمیرهای ملکی گاهی هم بجای مفعول واقع میشوند چنانکه گوئی (کشتم اورا) یا (اورا زدم) و در قسمت? ملکی هستند مثل (کتاب مرا بده)

ضمیرهای تملکی و اضافی در فارسی این است

مفرد	م	ت	ش
جمع	مان	تان	شان

چنانکه گوئیم

مفرد	کتابم	کتابت	کتابش
جمع	کتابمان	کتابتان	کتابشان

ضمیرهای مفعولی را در فارسی بضمیر فاعل یک ب اضافه [illegible]

مثلا

مفرد	بمن	بتو	باو
جمع	بما	بشما	بایشان

علامات ضمیر فعلی در زبان فارسی اینها است

مفرد	م	ی	(د) یا (است)
جمع	یم	ید	ند

چنانکه گوئیم

مفرد	آمدم	آمدی	آمده
جمع	آمدیم	آمدید	آمدند

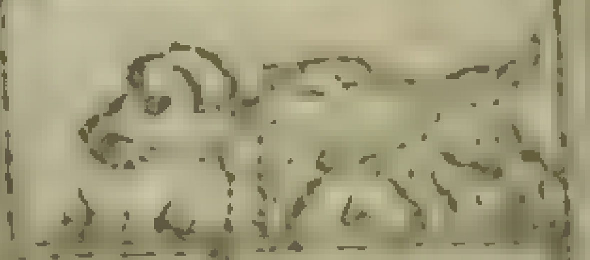

یا گوئیم

مفرد	گفتم	گفتی	گفت
جمع	گفتیم	گفتید	گفتند

معلم باید که علامات و قاعده ضمیر و فعل را به [illegible]

مکالمات درس چهاردهم
با فعل ماضی

من خواندم درسم را	تو گفتی ایشان را
او داد کتاب مرا	ما دادیم درس او را
شما بردید طوطی ها را	ایشان گرفتند مرغ ترا
درس او را گفتم	کتاب ترا دادم
کاغذ ایشان را گرفتم	قلم شما را درست کردم

بطریق فعل مضارع

من میروم آنجا	تو میروی خانه
او میرود در اطاق	ما میرویم در ارسی

شما میروید در مطبخ	ایشان میروند در حیاط
من میگذارم سندلی را	تو میگذاری میز را
او میگذارد تخت را	ما میگذاریم سماور را
شما میگذارید قوری را	ایشان میگذارند فنجان را
من میگسترم قالی را	تو میگستری قالیچه را
او میگسترد نمد را	ما میگستریم فرش را
شما میگسترید سوزنی را	ایشان میگسترند حصیر را
من میخوانم کتابم را	تو میخوانی درست را
او میخواند کتابش را	ما میخوانیم درسمان را
شما میخوانید کتابتان را	ایشان میخوانند درسشان را

فعل مستقبل

خواهم خواند کتابم را	خواهی خواند کتابت را
خواهد خواند کتابش را	خواهیم خواند کتابمان را
خواهید خواند کتابتان را	خواهند خواند کتابشان را

مثال دیگر

خواهم رفت	خواهی رفت
خواهد رفت	خواهیم رفت
خواهید رفت	خواهند رفت

اسم فاعل	گوینده	گویان	گویندگان
اسم مفعول	گفته	گفته شده	گفته شدگان

امر حاضر و غایب

بخوان	بخواند	بخوانید	بخوانند
بزن	بزند	بزنید	بزنند
بگو	بگوید	بگوئید	بگویند
بدان	بداند	بدانید	بدانند

نهی حاضر و غایب

مخوان	نخواند	مخوانید	نخوانند
مزن	نزند	مزنید	نزنند
مگو	نگوید	مگوئید	نگویند
مرو	نرود	مروید	نروند

غ
جمع حاضر در
فعل نهی با نون
و میم هر دو صحیح است
چنانکه گوئی (نروید)
با (مروید) (نزنید)
با (مزنید) الخ
(افعال بر این
قیاس است

فعل جحد

مفرد	نزدم	نزدی	نزد
جمع	نزدیم	نزدید	نزدند

فعل نفی

مفرد	نمیزنم	نمیزنی	نمیزند
جمع	نمیزنیم	نمیزنید	نمیزنند

یا بگو نهی

مفرد	نخواهم زد	نخواهی زد	نخواهد زد
جمع	نخواهیم زد	نخواهید زد	نخواهند زد

معلم باید سایر افعال را هم بهمین قیاس صیغه‌بندی حالی کند مانند (خوردن) (زدن) (گرفتن) همه را بهمین طور صرف کند

فعل استفهام

مفرد	آیا میزنم	آیا میزنی	آیا میزند
جمع	آیا میزنیم	آیا میزنید	آیا میزنند

بهم چنین

مفرد	آیا میروم	آیا میروی	آیا میرود
جمع	آیا میرویم	آیا میروید	آیا میروند

باز بهمین طور

مفرد	آیا میکنم	آیا میکنی	آیا میکند
جمع	آیا میکنیم	آیا میکنید	آیا می کنند

باقی مانده صرف افعال در فارسی بیش از این است ولی عجالةً برای اطفال کافی است ما بعد در ضمن حکایات چیزی گفته شود انشاء الله تعالی

درس پانزدهم
در اسامی ملزومات

لباس	جامه	کلاه	پیراهن
زیرجامه	شلوار	سرداری	ارخالق
نیم‌تنه	جلیقه	کلوچه	دستکش
جوراب	کمربند	پاتابه	مچ‌پیچ
دستبند	خلخال	انگشتانه	سوزن
نخ	خیاطه	ابریشم	موم
دکمه	مادگی	پولک	نوار
قیطان	سنجاق	مقراض	مجری

جعبه	صندوقچه	کارگاه	نقش
قیطه	لعبت	لوخت	عروسک
بچه	طفل	کودک	پدر
مادر	بابا	ننه	برادر
خواهر	غلام	کنیز	دده
شیر	سیر	گرسنه	چادر
جابند	چادرشب	رخت	رختخواب
کرسی	لحاف	متکا	نالی
بستر	ملافه	پتو	منقل
بیدار	بیداری	خواب	خوابیدن

مکالمات درس پانزدهم

لباس من خوش رنگ است	جامهٔ تو سفید است
کلاه او سیاه است	پیراهن ما آبی است
زیر جامهٔ شما قرمز است	شلوار ایشان سرخ است
سرداری اَم سبز است	ارخالقت بنفش است
نیم تنه اش زرد است	جلقه تان کبود است
کلوچه شان نازک است	این دستکش بد نیست
آن جوراب بلند است	این کمربندها خوب نیست
آن پاتابه ها بد است	این فرده کج پیچ دارد
آن زن دستبند دارد	پای آن دختر خلخال دارد

این سوزن تیز است	او یک انگشتانه دارد
این نخ خوب نیست	این خیاطه کار آمد است
عجب ابریشم خوب است	آن موم سفید است
قبای من خیلی دکمه دارد	سرداری تو بسیار مادگی دارد
ارخالق او زیاد نوار دارد	نیم تنهٔ ما پنج قیطان دارد
پیراهن شما دو سنبله دارد	جلیقهٔ ایشان ده پولک دارد
مفرش من پر است	مجری تو خالی است
جعبهٔ او با در است	کارگاه ما قشنگ است
صندوقچهٔ شما خوب است	آن نقش کارگاه زیبا است
او این پرده را قفطه زده	آن بچه چند لعبت دارد

او لعبت را لوفت میخواند	این عروسکها از اوست
بابای او پدر من است	ننه او مادر من است
من یک برادر دارم	تو دو خواهر داری
او سه غلام دارد	ما چهار کنیز داریم
دده ایشان شیر میدهد	طفل شما شیر میخورد
این بچه گرسنه است	آن کودک سیر است
این زن پنج چادر دارد	آن شش چادر از من است
این هفت چادرشب از تو است	آن رختها از او است
این رختخوابها از ما است	کرسی های شما قشنگ است
لحافهای ایشان نرم است	متکاهای من خوب است

من بر روی قالی میخوابم	تو بر روی بستر میخوابی
او طاقه بر روی قالی گسترده	ما پتوی خوب داریم
منقل شما پر از آتش است	ایشان شبها بیدارند
خواب کم خوب است	زیاد خوابیدن بد است
ما باید خیلی درس بخوانیم	دانا و بینا و خوانا باشیم

درس شانزدهم

آلو	آلوبالو	آلوچه	آلوبخارا
گوجه	گیلاس	هلو	شفتالو
شلیل	زردآلو	قیسی	سیب
گلابی	امرود	لقا	جوزس

لیمو	به	انار	انگور
زرد چه	خلیلی	معیه	ریش بابا
لکو	کت شنگو	ملایی	ساده
سائی	عسکری	ریزه	لعلی
انجیر	ازگیل	سنجد	خربوزه
هندوانه	خیار بالنگ	خیار چنبر	گرمک
طالبی	شکری	خیار زنگ	دستنبو
کشمش	مویز	زرشک	توت

مکالمات درس ۱۶

آلوبالو ترش مزه است	آلوچه نارس ترش است

نارس آنرا کال گویند	آلو قیسی
مزه نیست	گوجه را ما گوجه میگوئیم
آلو سیاه رسیده خوب است	ایشانند
آلو زرد دارند	او آلو بخارا را میخورد
تو گیلاس شیرین داری	شربت خوری یا
آلبالو را هم گیلاس میگویند	این آلو تلخ است
آن شفتالو شیرین است	من یک شلیل دارم
این شلیل سرخ و سفید است	آن سیب
زرد رنگ است	من دو تا زرد آلو میخورم
تو قیسی میخوری	او چهار گلابی میخورد

ما پنج سیب میخوریم | شما شش امرود میخورید
ایشان هفت لقا میخورند | لقا جنس گلابی است
چورس هم چنان است | لتنز خیلی خوب است
این باغ انگور خلیلی دارد | آن باغچه روچه دارد
خلیلی و روچه یک جنس است | انگور [illegible]
است | آنها را یشا با هم میگویند
انگور لعلی خوب است | انگور ساوه را سیائی
مینامند | انگور قرمز را لعلی میخوانند
انگور لکو پر آب است | انگور عسکری ایسته
کم دارد | انگور ریزه هسته ندارد

کت شکو هم جنس انگور است | ما انگور سیاه
داریم | شما انگور طلائی دارید | درخت به
بلند نیست | این انار خیلی گز است
آن انار میخوش است | ما انار ملس میخوریم
ملس و مرس یکی است | ایشان انار
زمخت میخورند | زمخت و گز یکی است
این انجیر را بگیرید | آن ازگیل را بردارید
این خربوزه خوب است | آن هندوانه
بد است | او خیار بالنگ را خیار میگوید
یار شنگ خیار شنبر است | ما آنرا

خیار چنبر میگوییم	گرگک پر آب است
طالبی پر شیرین نیست	شهری شیرین است
جنسی از خربوزه است	طالبی جنس گرگک است
خیار رنگ ترش است	کشمش انگور خشک است
مویز هم انگور خشک است	کشمش استه ندارد
مویز استه دارد	استه را دانه هم میگویند
زرشک دو جنس است	دانه دار و بی دانه
دانه دار را زارچ میگویند	هر دو ترش
مزه است	این پلو زرشک دارد
آن پلو کشمش دارد	این درس شیرین است

ما الآن باید بخوانیم	این درسها خوبست
دیگر لغت های جدا نداریم	هر لغت را
نمیدانیم هجی میکنیم	از معلم می پرسیم
تا بر همه چیز دانا شویم	درس ما این است

درس هفتادم

در مکالمات

گوسفند دو جنسند	نرینه و مادینه
هر دو جنس نر و ماده دارند	نر بز را
چپش میگویند	دو ساله اش را دو بره میگویند
ماده اش را بز خوانند	بچه اش را بزغاله

نمیزنند بزغاله را کهره هم میگویند

بز بسیار هشیار است تربیت هم

می پذیرند خیلی جهندگی دارند

بدن آنها مو دارد از موهایشان

ریسمان می سازند موی بز را بزمی

یعنی بز مو هم میگویند در موهایشان

لو رنگ دارد آن را باریک میریسند

همه رنگ می نمایند آن رشته را ریس

میگویند دو لا هم آنش را می تابند

تابیده اش را قیتون میگویند از آن ریس

ریس یعنی پود

تون یعنی تار

استال میبافند ترمه های سنگین از

گورک بز است شیر هم از بز میدوشند

ضعیف مزاجان مینوشند شیر بز

لطیف است از شیر ماست میسازند

ماست را دوغ میکنند از دوغ کره

میگیرند دوغ را جوشانیده کشک میشود

کشک را بترکی قروت گویند از آب

کشک ترپ می سازند ترپ را بترکی

قره قروت گویند ترپ را تلپ هم

مینویسند این لغت فارسی میباشد

کره را داغ میکنند روغن میشود | کره را
مسکه هم میگویند | با مایه از شیر دلمه میسازند
دلمه را در کیسه میریزند پنیر میشود | پ
از آتش تور میسازند | تور مسهل ملایم است
مردمان قصر میخورند | مایه را مایه پنیر
و پنیر مایه هم میگویند | از پوست بزینه
چرم نازک میسازند | انبان هم میسازند
مشک آبی هم از پوست بزینه است | پ
خیک ماستی هم از پوست بزینه است
چرم بزینه را تیماج میگویند | گوشت بزینه

را هم میخورند | از پیه اش روغن میگیرند
موم روغن از پیه بز و موم است | از روده
هایش زه میتابند | زه را زه هردو هم میگویند
سرگین بزینه را پشکل مینامند | پشکل را
پشک هم میگویند | آن را در تون های
حمام و تنورهای نانوائی گاهی میسوزند
پشکل برای گوشت زمین خوب است
بزینه دنبه ندارند | دم کوچکی دارد
آن را تیزدم میگویند | عوض دنبه پیه
دارند | از آن شمع میریزند | پ

تصویرِ گوسفندِ بزِ نرینه این است

آن بزغاله را ببین چه طور شیر مینوشد

آن چپش را نگاه کن چگونه علف میخورد

شاخهایش را ببین خیلی دراز است

شاخهای آن بز کوتاه است | این بزغاله

هنوز شاخ ندارد | امّا گوش بحرف

مادرش میکند | درست شیر میخورد

بسیار باقاعده است | ادب دارد

درس هجده هم

در مکالمات

گوسفند میشینه هم ماده و نر هر دو دارد

نرش را تا یکسال شیشک گویند

بیشتر از یکساله را قوچ نامند بدن میشینه
نو غاده دنبه دارد پشمشان زبر است
نرم نیست زبر را بعربی خشن گویند
شالهای شیشک از پشم میشینه است
جنس میشینه هشیار نیست فراست ندارد
جثه کمی زیاد غذا دارد تربیت نمی پذیرد
گوشتش بهتر از گوشت بز است
از پستانش هم مثل بز شیر میدهد و میدوشند
ماستش خیلی خوب میشود دوغش بهتر از
دوغ بز است کشکش هم بهتر است

پنیرش هم خوبتر است روغنش خیلی
خوبست گوشت میش دیر پخته میشود
گوشت بره بسیار نازک است گوشت
شیشک هم بد نیست گوشت قوچ
میانه است جنس میشینه دنبه دارد
از پوست میشینه چرم و انبان
و مشک کم میسازند پوست میشینه
را تربیت میکنند پوستین های خوب
بعمل میآید از پوست بره کلاه خوب
ساخته میشود کلاه بخارائی پوست بره است

تصویر گوسفند میشه است

این شیشک را ببین شاخهای خیلی کوچک دارد

این قوچ شاخهایش پیچ و خم دارد

تماشا کن آن بره چه قدر خوشگل است

کنار مادرش ایستاده بی اذن او

شیر نمیخورد مادرش هم او را دوست

میدارد پدر و مادر ما هم ما را دوست

میدارند ما هم باید آنها را دوست داشته

باشیم هرچه میفرمایند بشنویم و

اطاعت کنیم فرمان بردار باشیم

تا خدا از ما خشنود باشد ما بزرگی

دهد روزی دهد تندرستی بخشد

معلم هم که ما را درس میدهد باید او را
حرمت داشته باشیم تعظیم کنیم
خدمت نمائیم او را از خود نرنجانیم
اگر پدر و مادر و معلم و استاد را
از خود برنجانیم از گوسفند هم کمتر هستیم
و عاقبت پشیمان میشویم بکار خود در
میمانیم و بکردار خود گرفتار میگردیم
و هم گناه بزرگ کرده ایم آنوقت خدا
که ما را آفریده و این حیوانات را برای
آسودگی ما خلق کرده ما را نمی بخشد

عذاب و عقاب میکند باز خوب است

درس نوزدهم
در حکایت برهٔ نادان

چوپانی گوسفند زیادی داشت و آن
گله را بکمال مهربانی میچرانید و در بهار با
که علف سبزتر و هوا خوشتر و آب بیشتر
و شیرین تر بود آن گوسفندان را بصحرا
تا آسوده باشند و آن چوپان مهربان بجهت
محافظت ایشان دو سگ داشت که هر
وقت گرگی خواسته باشد بآنها اذیت

باید گذارند و پاس بپایند | گوسفندها را
هم شبها در آغل جای میداد تا محفوظ
باشند | و از همه بابت گوسفندها و گله‌ها از
آن چوپان مهربان راضی بودند و او را
دوست میداشتند | مگر یک برهٔ کم عقلی
که هیچ خوبی خود را نمیدانست | و همیشه در خیال
فرار بود | و چوپان را نفرین میکرد
تا اینکه یک روز نزد مادر خود رفته اظهار کرد
که بسیار افسوس میخورم از بخت خود که
چرا باید من هم با شما شبها در آغل باشم

در این شکلها را که میبینی بیرون آشنه

در میان مخلوق تفاوت چه معنی دارد
از زمین سه شب من شب آینه خود اجام

نگهبان میشویم و در عوض غذا از ما میگیرد چراکه شب
ماندن شب در بیابان خیلی خطر دارد | ما در شب
گفت تو هنوز برهٔ نادان هستی گرگ را اغفال
غرض دارد | این طور مهربانی و محبتی که
چوپان بما دارد | باید در هر باب اطاعت او
نصیحت دانیم و فرض شماریم | چراکه او
خیرخواه ما میباشد | و سگها را در شب بجهت
پاسبانی ما بیرون رها میکند | و اگر ما
بعوض سگها | شب بیرون باشیم هیچ
یک از دست گرگ حریص گرسنه

جان بیرون نمی بریم | و اکنون بتجربت
شما را نصیحت مینمایم که ازین خیالات پوچ
اذیت خواهید دید | آما آن برهٔ
نادان سخنان او را از غرض پنداشته
جواب داد که من بتجربت قسم میخورم
که ابداً زجر و اذیتی نخواهم دید
القصه چون شب شد | برهٔ نادان
کم عقل هم در وقتی که گوسفندان باغال
میرفتند | خود را جائی پنهان نمود
و بعد | رو به بیابان گذاشته قصد

و می جهید و می خرامید تا بجنگلی برخورد
رسید در آن حالت با خود میگفت
که خوب کردم از دست چوپان ظالم
خود را نجات دادم در این اثنا گر
خون خوار نعره زنان از غار خود بدر
آمده بره نادان بیچاره از حرکت باد ایـ
خود پشیمان شده جای تغییر بود و پای
گریز نداشت گرگ حریص گرسنه هم او
را دید و بیک حمله اش ربوده بغار خود
برد در آنجا دو توله داشت آنها را

توله
بضم تا بچه های حیوانات درنده را
گویند

فریاد کرد که بچها بیائید بره فربه بجهت
شما آورده ام توله گرگها هم آمده طوریکه
در این تصویر است

باکمال خوشحالی و ذوق ساعتی با آن بره

بیچاره عرید | و بعد او را پاره پاره

و تکّه تکّه نموده بخوردند | خلاصه مطلب

شد که هر حرف نشنیدن و گوش بنصیحت

بزرگتر و خیرخواه خود ندادن چیست

پس ما اطفال تا میتوانیم باید نصیحتهای

پدر و مادر و معلم و بزرگتر خود را گوش کنیم

و از فرمایشهای ایشان سر نه پیچیم تا

مثل آن برّهٔ نادان از کردار نافهمی خود

پشیمان نگردیم | و ببلاهای سخت و

صعب دوچار و گرفتار نشویم

درس بیستم
در بدی ناشکری

حکایت | یک دفعه گوزنی بجهت

گوزن یعنی گاو کوهی

فرو نشاندن تشنگی خود بر لب نهری

رفته طوری که در این تصویر ملاحظه میکنید

آب مینوشید | چون آب خیلی زلال

و صاف بود عکسش در آب نمایید

شاخهای خود را بس مقبول و قشنگ
دیده بسیار خوشحال شد اما
از پاهای خود ملول مانده غمگین گردیده
بنای ناشکری گذاشته گفت چه قدر
جای افسوس است که خدا پاهای باین
باریکی را در خلقت حامل این شاخهای
قشنگ و بزرگ و تنهٔ سنگین و سترگ نموده
است و فی الحقیقه من با این شاخها
باید اشرف جانوران باشم ولی
حیف که هر یک از پاهایم در باریکی

مساوی هستند بشاخه از شاخهایم
در اثنای این خیالات صدای چند
سگهای شکاری را شنیده ترسید فرار نمود
و نمیتوانست برای خلاصی جان خود دو
سگها را عقب گذاشت در بین دویدن
بجنگل پر درختی رسید شاخ هایش در
شاخه های درختی گرفت و همانجا گرفتار
ماند تا سگها از عقب رسیده او را پاره
پاره نموده بخوردند در وقت جان
دادن از ناشکری های خود آگاه شده

گفت افسوس افسوس ما مخلوق چه قدر
بی انصاف و نادان هستیم نعمت ها و
منفعت هائیکه خدا ما ارزانی داشته
شکر نمیکنیم و معنی حکمت نمیدانیم پاهائی
را که من نفرت کردم و قدر ندانستم
جانم را از چنگ دشمنان رهائی و نجات
دادند و باین شاخها که من غرور کردم و
بالیدم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند
حاصل مثل این است که آنچه از روی
قدرت و حکمت خداوندی با بندگان عطا

شده و میشود عین خیریت و محض خوبی
و مصلحت هاست پس ما اطفال باید بهمه
نعمت شکر گذارد و بعطاهای پروردگار خویش
امیدوار باشیم و نصیحت ها و رهنمائی
هائی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان
و بزرگانی که خیرخواهان گیتی و نیکو نفسند
دنیا و آخرت ما هستند رها منمائید نجات
و رستگاری خود را در آن دانیم و بخیال
و اندیشه و رأی و فکر فاسد و تباه خویش
ننالیم و غرور نکنیم تا مانند گوزن بی خرد و نادان

گفت افسوس افسوس ما مخلوق چه قدر
بی انصاف و نادان هستیم نعمت ها و
منفعت هائیکه خدا بما ارزانی داشته
شکر نمیکنیم و معنی حکمت نمیدانیم پاهائی
را که من نفرت کردم و قدر ندانستم
جانم را از چنگ دشمنان رهائی و نجات
دادند و باین شاخها که من غرور کردم و
بالیدم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند
حاصل مطلب این است که آنچه از روی
قدرت و حکمت خداوندی با بندگان عطا

شده و میشود عین خیریت و محض خوبی
و مصلحت ما است پس ما اطفال باید بهمه
جهت شکر گذار و بعطاهای پروردگار خویش
امیدوار باشیم و بنصیحت ها و رهنمائی
هائی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان
و بزرگانی که خیرخواهان گیتی و نیکو نفسی
دنیا و آخرت ما هستند رها میفرمایند نجات
و رستگاری خود را در آن دانیم و بخیال
و اندیشه و رأی و فکر فاسد و تباه خویش
ننالیم و غرور نکنیم تا مانند گوزن بی خرد و نادان

مکافات و جزای آن گرفتار و نزد خاص
یعنی با فرزندگار خجل و شرمسار نگردیم

درس بیست و یکم

میرزا ارسطو نامی معلم چهارده نفر شاگرد [illegible]
نخستین ارسطو که او خلیفه معلم یعنی [illegible]
آموزگار و پسر مرد تاجری دولتمند و بسیار
خیرخواه بود ۲ دومین جهانگیر ۳ سومین بهروز
۴ چهارمین جمشید ۵ پنجمین فریدون
۶ ششمین خسرو ۷ هفتمین شهریار
۸ هشتمین مهربان ۹ نهمین حسن

۱۰ دهمین حسین ۱۱ یازدهمین اکبر
۱۲ دوازدهمین اصغر ۱۳ سیزدهمین خورشید
۱۴ چهاردهمین خاور ولی ارسطو
بسبب خوب رفتاری و پیشرفت درس و
مشقش از جانب معلم بلقب میرزائی سرفراز
شده بود ازین جهت او را میرزا ارسطو
همی گفتند و از آنجائیکه بخواندن هر کتابی علمی
مایل بود بتحصیل هر علمی شوق زیاد داشت
هر روزه برای یادآوری درسهایش
بچهها را صدا کرده یک جا می نشانید و از

هر یک درسهائی که خوانده با کمال مهربانی
و برادری می پرسید و بعضی روزها هم
که هوا خوب بود و اطفال تقصیری نکرده
بودند ایشان را بهمراه خود بتماشای باغ
و صحرا و جاهای خوش هوا میبرد و در آنجا
هم بمذاکره و مرور درسهای ایشان
مشغول میشد تا دلتنگ نشوند منجمله
گفتگوی میرزا ارسطو با اطفال هم مکتبی
خودش ازین قرار است که بردیف
شرح حال هر یک از آنها گفته میشود

تصویر مکتب خانه میرزا رستم با شاگردان

درس بیست و دوم

مجلس اول گفتگوی میرزا ارسطو با خاور

میرزا ارسطو عصری وقت آزادی همه بچها را
یک جا جمع نموده نشانید و اول خاور را که
دختری کوچک و چهار ساله و در رتبه عدد
چهارده هم از درس و آخر تر از همه بچها آمده
بود خیلی مهربانی نزد خود طلبیده گفت
ای خواهر جان آیا درسهائیکه خوانده
یاد داری عرض نمود بلی همه را یاد دارم
گفت آیا میتوانی روزهای هفته را بشماری

جواب داد که آری همه را درست میدانم
مثلاً روز اول هفته را یکشنبه و
دوم را دوشنبه سیوم را سه‌شنبه
چهارم را چهارشنبه پنجم را پنجشنبه
ششم را آدینه هفتم را شنبه گویند
و علامت آنها در تقویم چنین است

آ ب ج د ه و ز

باز میرزا ارسطو پرسید که آیا میتوانی
فایدهٔ ساعت و دقیقه روز و شب را
هم بگوئی عرض نمود بلی شصت دقیقه

یک ساعت و شبانه روزی بیست و
چهار ساعت است | میرزا ارسطو از
خاور خیلی خوشحال شده | گفت مرحبا
تو دختر خوبی هستی | و یک عدد لعبت که
آنرا اُوقت هم میگویند بخاور بخشیده
بهم مکتبی های خودش گفت | شما همه باید
باین خوبی درسهای خودتان را روان
نموده درست جواب بدهید | تا معلّم
از شما راضی و خشنود باشد | و بعد
آنها را مرخص نموده بخانه بروند

درس بیست و سوم

مجلس دوم گفت و گوی میرزا ارسطو با خورشید

روز دوم | میرزا ارسطو در وقت آزادی
بچه ها را برداشته بتماشای موزیکان چیها

هو
اینکه درس بدرس
بعد ازین خفی تر
میشود برای این
است که مبتدی
کم کم بخواندن
کتاب مانوس شود

...یر نمود و بعد از تماشا ایشان را در یک جای
معین نشانیده اول خورشید را که بالاتر از
خاور دختری کوچک و پنج ساله و در مرتبه
سیم و هم از درس و خیلی هشیار و باادب بود بسیار
مهربانی و گرمی نزد خود خواسته گفت ای
خواهر جان آیا درسهائی که خوانده یاد داری
و میتوانی مسئل خاور جواب بدهی عرض نمود
بلی آقا همه را یاد دارم زیرا که من همیشه در
درسهای خودم کوشش و جنبش مینمایم و
نمیگذارم که آنچه خوانده ام فراموش شود

میرزا ارسطو هم خیلی مهربانی نموده گفت آفرین
پس بگو که دیروز از عزیز خودم خاور چه پرسیدم
در جواب عرض نمود که روزهای هفته را پرسیدید
گفت درست است اما میدانی که روزهای هفته
را بزبان عربی چه میگویند جواب داد که بلی
درست میدانم یکشنبه را بزبان عرب یوم
الاحد دوشنبه را یوم الاثنین سه شنبه را
یوم الثلاث چهارشنبه را یوم الاربع
پنجشنبه را یوم الخمیس آدینه را یوم الجمعه
و شنبه را یوم السبت گویند و آنها را در تقویم

این طور نوشته شد | آ ب ج د ه و ز

باز میرزا ارسطو سؤال نمود که آیا میدانی

اعداد را بزبان عربی چه میگویند | عرض نمود بلی

۱ (احد) ۲ (اثنان) ۳ (ثلاث)

۴ (اربع) ۵ (خمس) ۶ (ستّه)

۷ (سبعه) ۸ (ثمانیه) ۹ (تسعه)

۱۰ (عشره) ۱۱ (احد عشر) ۱۲ (اثنا عشر)

۱۳ (ثلاثه عشر) ۱۴ (اربعه عشر) ۱۵ (خمسه عشر)

۱۶ (ستّه عشر) ۱۷ (سبعه عشر) ۱۸

(ثمانیه عشر) ۱۹ (تسعه عشر) ۲۰ (عشرین)

۳۰ (ثلاثین) ۴۰ (اربعین) ۵۰ (خمسین)

۶۰ (ستّین) ۷۰ (سبعین) ۸۰ (ثمانین)

۹۰ (تسعین) ۱۰۰ (مائه) ۲۰۰ (مأتین)

۳۰۰ (ثلاثه مائه) ۴۰۰ (اربعه مائه) ۵۰۰

(خمسه مائه) ۶۰۰ (ستّه مائه) ۷۰۰ (سبعه مائه)

۸۰۰ (ثمانیه مائه) ۹۰۰ (تسعه مائه) و ۱۰۰۰

(الف) یعنی هزار | پس میرزا ارسطو با

این جوابها خوش آمده | گفت آفرین آفرین

خیلی خوب جواب دادی و یک عدد نبات به

خودش باو بخشید و | باهم کشتی های خودش گشت

دیدند ماشاءالله خورشید خانم چه قدر

دختر زرنگی است که باین خوبی جواب داد شما

هم در درسهای خودتان خیلی سعی و کوشش

داشته باشید و بهمین طور از پیش ببرید تا در

جواب عاجز نمانید و بعد آنها را مرخص نمود

که حالا بخانه بروید و پدر و مادرتان را سلام کنید

و تعظیم نمائید و با ادب باشید والسلام

درس بیست و چهارم

مجلس سوم گفت و گوی میرزا ارسطو [illegible]

روز سوم در وقت مرخصی میرزا ارسطو بچه‌ها

برد نشسته در باغی که نزدیک مکتب خودشان بود

رفت و همه را در ایوان جلوخان عمارت بدیع منظری

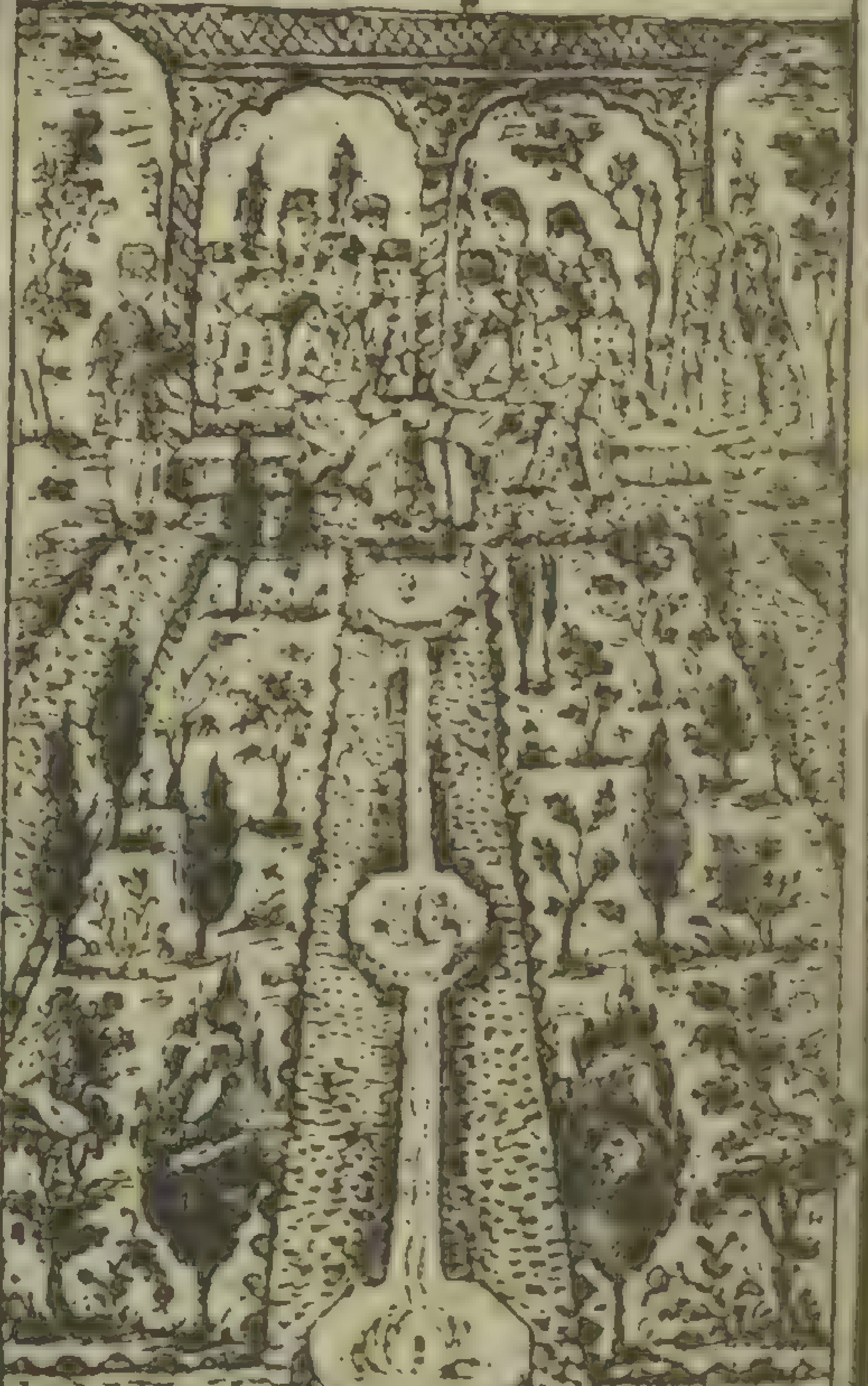

دور هم نشانیده اصغر را که پسری کوچک
و پنج ساله و در مرتبهٔ دوازدهم و از خورشید یک
درجه بالاتر بود نزد خود طلبیده گفت ای برادر
عزیز من آیا یادت هست که پریروز از خاور
دختر عزیزم چه پرسیدم در جواب عرض نمود
آری نام روزهای هفته را بزبان حال پرسیدید
گفت بلی درست است آیا میدانی روزهای
هفته را در قدیم فارسیان چه میگفتند عرض نمود
آری میدانم روزهای هفته را در قدیم بلفظ فرس
بنام هفت ستاره سیاره میخواندند مثلاً

روز یکشنبه را خورشید یعنی شمس (دوشنبه
را ماه یعنی قمر) (سه شنبه را بهرام یعنی مریخ)
(چهارشنبه را تیر یعنی عطارد) (پنج شنبه را هرمز
یعنی مشتری) (آدینه را ناهید یعنی زهره)
(شنبه را کیوان یعنی زحل) و در تقویم
چنین رقم مینمودند (۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷)
پس میرزا ارسطو از جواب دادن اصغر
خیلی حظ کرده گفت آفرین آفرین بسیار خوب
جواب دادی و یک جلد کتاب اقبال ناصری
به وی بخشیده بچه‌های هم مکتبی خودش را گفت

ای برادران عزیز من | به بینید علم چه قدر

شریف است و دارای خود را ارجمند و سربلند

میگرداند 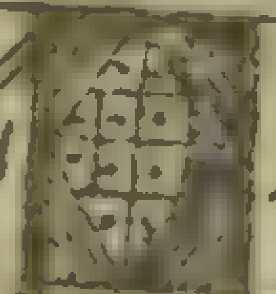 اگر این طفل درس نخوانده بود

و اقبال ناصری از بر نداشت | اکنون بکباب

لوبی عبیر سید | آفرین و مرحبا می شنید

پس شما هم در درسهای خودتان خیلی سعی و کوشش

نمائید | تا حرمت و عزت یابید | و بعد آنها را

بطور مهربانی مرخص نموده بخانه رفتند

درس بیست و پنجم

مجلس چهارم سئوال و جواب بودن

میرزا ارسطو با اکبر

روز چهارم باز در وقت آزادی | میرزا ار[سطو]

بمهربانی اطفال را بهمراه خود در جائی که اسبها[را] ... کنند

محض تربیت صید و انداز برده این طور تماشائی

و بعد از فراغت ایشان را دورِ خود نشانیده

از اکبر که بزرگتر از اصغر و یک نمره بالاتر و در

درس پیشتر و طفلی پنجساله و نیمه و در مرتبه آ

یازدهم بود | سؤال نموده گفت | ای برادر

با جان برابر من | آیا میتوانی بگوئی | پس پریروز

از خاور | پریروز از خورشید خواهران عزیزم

و دیروز از اصغر برادر باهوش و تمیزم چه پرسیدم

اکبر با کمال معقولی برخاسته ایستاد و جواب داد

بلی یادم هست و میدانم | ر میرزا ارسطو گفته

بارک الله همه را بگو | عرض نمود بچشم آقا جانم

روزِ اول از خاور باجی پرسیدید | روزها

هفته را | بزبان شمارد اولی این زمان در ایران

بگوید | و او چنین جواب داد: (یکشنبه) (دو

شنبه) (سه‌شنبه) (چهارشنبه) (پنجشنبه) (آدینه

شنبه) | و در روز دوم از خورشید باجی

سؤال نمودید که روزهای هفته را بزبان عربها

بگوید | و او عرض نمود | (یوم الاحد) (یوم الاثنین)

یوم الثلاثاء) (یوم الاربع) (یوم الخمیس) (یوم الجمعه

یوم السبت) | و در روز سوم از اخوی اصغر

پرسش فرمودید که روزهای هفته را فارسیان

در قدیم چه میگفته اند | واو با سم هفت

ستاره سیاره چنین عرض نمود | خورشید

ماه بهرام تیر هرمز ناهید کیوان

و معنی آنها را هم بزبان عربی باین قسم ادا کرد

شمس قمر مریخ عطارد مشتری زهره

زحل | و ردیف این هفت کوکب یعنی ستاره

از قرار ترتیب این شعر است | قمر است و

عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری و زحل

آنوقت شاه که برادر بزرگ اهستید | بنجاو رباجی

یک لوفت | و بخورشید باجی یک عروسک

هفت

فرقی میان لوفت و عروسک این است که لوفت را با پارچه و پنبه و عروسک را بچیز دیگر ساخته

و با خوی اصغر یک جلد کتاب اقبال نامه

بخشید و ایشان را آفرین و بارک الله گفته

مرخص فرمودید | امروز هم از من چه چه

بپرسید در جواب حاضرم | پس میرزا از سؤال

گفتند که آیا میدانی چهار فصل سال را بزبان

فارسی خودمان چه میگویند | عرض نمود آری

میدانم | سه ماه اول را بهار | سه ماه دوم

را تابستان | سه ماه سوم را پائیز

یا خزان | سه ماه چهارم را زمستان

میخوانند | و بزبان عربی میگویند | ربیع یعنی بهار

صیف یعنی تابستان خریف یعنی خزان
شتا یعنی زمستان در این حال
باز میرزا ارسطو پرسید که آیا میتوانی احداد
مرتبه را بلسان اعراب ذکر کنی عرض نمود
بلی میتوانم اول یعنی نخست یا آغاز
ثانی یعنی دوم ثالث یعنی سوم رابع
یعنی چهارم خامس یعنی پنجم سادس
یعنی ششم سابع یعنی هفتم ثامن یعنی
هشتم تاسع یعنی نهم عاشر یعنی دهم
حادی عشر یازدهم ثانی عشر دوازدهم

ثالث عشر سیزدهم رابع عشر
چهاردهم خامس عشر پانزدهم سادس
عشر شانزدهم سابع عشر هفدهم
ثامن عشر هجدهم تاسع عشر نوزدهم
باری جواب دادن اکبر بمذاق میرزا ارسطو
خوش آمده چون بنوزدهم رسید گفت دیگر
بس است هزار آفرین بر تو باد و یک جلد
کتاب تأدیب الاطفال که بعد ازین باید خوانده
شود باو بخشیده فرمود ای برادر عزیزم
اگر درست جواب نمیدادی من نمیبخشیدم د

و بچه‌ها هم بشو خندیدند و بعد اطفال را مرخص

کرده گفت حالا آزاد هستید که برادرانه

با یکدیگر مشغولانه بازی نموده بخانه روید

درس بیست و ششم

مجلس پنجم سؤال و جواب میرزا

ارسطو با حسین

روز پنجم در وقت مرخصی میرزا ارسطو اطفال

برداشته با محبت و مهربانی همراه خود بسیر

و تفرج برد در عرض راه بخرس بازی

رسیدند که دو خرس همراه داشت که تصویر

آن خرسها از قراری است که ملاحظه میشود

دو در زنجیر هستند و زنجیر آنها بدست آن مرد

است یکی میرقصد و دیگری مؤدب ایستاده

در اینحالت خاور بخورشید میگوید خواهر جان

نگاه کن چگونه تربیت در حیوان اثر کرده که هر طور

صاحبشان میگوید همان طور حرکت مینمایند

پس در صورتی که این گونه جانورهای درنده

و وحشی قبول تربیت نمایند ما اطفال که خود را

آدم و صاحب عقل و شعور میدانیم باید بقسمی

در تحصیل علم و ادب و قاعده پذیری بکوشیم

که هیچکس نتواند در رفتار و کردار ما ایرادی

بگیرد خلاصه بعد از نماز شاه میرزا ارسطو هم

بچه‌ها را بمهربانی در یک جای پاک و خوبی نشانید

حسین را که در مرتبهٔ دهم و یک نمره از اکبر بیشتر

و بلیشتر و طفلی شش ساله بود بخوش روئی نزد

پذیرفتن بمعنی پذیرفتن است و آن اصل پذیرفتن بوده و ذال معرّب دال است لهذا با زاء و دال و ذال صحیح است

خود خوانده گفت نور چشم من حسین آیا

هیچ یادت هست دیروز از برادرت اکبر

چه پرسیدم حسین هم با کمال احترام و ادب

ایستاده همه را عرض نمود میرزا ارسطو هم

تحسین و آفرین زیاد بر او کرده فرمود که آیا

میدانی فارسیان نام ماههای خود شان را

چه میگویند جواب داد که آری میدانم

ماه اول بهار را فروردین ماه دوم بهار را

اردیبهشت ماه سوم بهار را خورداد

ماه اول تابستان را تیر ماه دوم تابستان را

امرداد | ماه سوم تابستان را شهریور
ماه اول پائیز را مهر | ماه دوم پائیز را
آبان | ماه سوم پائیز را آذر | ماه اول
زمستان را دی | ماه دوم زمستان را
بهمن | ماه سوم زمستان را اسفند
و پنج روز هم اضافه داشتند که آن را بفارسی
پنجه دزدیده | و بعربی خمسهٔ مسترقه
گویند | و اسامی آن پنج روز ازین قرار
است | روز اول اهنود | دوم
اشتود | سوم سپنتمد | چهارم وهخشتر

پنجم وهشتوش | و اهل هر شهری در قدیم
چنین قرار داشته اند که کسور سال را جمع نموده و
هر چهار سالی یک روز در آخر پنجه زیاد میشود و آن
را کبیسه مینامیدند | و بعضی که از آبادی دور بودند
و نمیتوانستند حساب آن را نگاه دارند بر قانون استخراج
منجمین رفتار میکردند | و پادشاهان با اینکه در هر چهار
سالی یک روز در آخر پنجه افزوده جشن میگرفتند
و استخراج منجمین را هم صحیح میدانستند | باز برای
تیمنت و شگون سلطنت خود در هر یکصد و بیست
سالی یکماه در سال افزوده آنسال را سیزده ماه

مناسبت میشوند ولی اکنون بسبب بی علمی و
تعصب مذهبی فایده کلیه را از دست آن [illegible]
داده اند و نظم اهالی آن بر هم خورده مگر
منجمین بیچاره فقط استخراج عمل تقویم کلیه سال بسال
میکنند خلاصه میرزا ارسطو از طول صحبت
های حسن خیلی خوشوقت شده گفت بارک الله
صد هزار آفرین انسان باید از همه علمی آگاه
باشد تا همه کس از او فیض برند و یک نصاب
با یک جلد کتاب اقبال ناصری باو بخشیده او را
بخوشدلی مرخص نمود و بچهای دیگر را هم آزاد کرد

درس بیست و هفتم

مجلس ششم سؤال و جواب میرزا ارسطو با حسن

روز ششم عصری در وقت آزادی میرزا
ارسطو باز هم مکتبی های خودش را بیرون شهر
برد که گردش نمایند در این اثنا در بجوی آبی رسیده
بجهت رفع خستگی همانجا نشستند و دیدند که
پسر بسیار کوچکی مهار شتری را گرفته میکشید
و آن حیوان بیچاره هم با اینکه در قدرت و قوت
با ده همچنان پسری برابری میتوانست بکند

باز همراه آن پسر چنانکه در این تصویر مشاهده

میشود با نهایت فرمان برداری و سلوک میآمد

و چون اصغر چشمش بر اشتر و آن پسر ساربان

افتاد رو باکبر نموده گفت داداش جان

آیا می بینی این شتر را که با این همه زور و توانائی

بواسطه احتیاجی که بغذا و علوفه دارد خود را

این قوت و هیبت اسیر چنین آدمیان

نموده است اکبر چون این حرف را شنید

گفت برادر جان خوب مطلبی ادا کردی ولی

سبب اسیر بودن این حیوان بزرگ در دست

انسان کوچک این است که آدمی بواسطه

عقل و شعوری که دارد بدون ترس و زحمت

میتواند تمام حیواناتی را که هر کدام در قوت

و تنومندی ده مساوی این شتر هستند زیر

دست بفرمان خود در آورد نمی بینی هر انسانی

هم که بی شعور و نادان است همیشه مطیع و

زیردست و خوار و پست و اسیر و دستگیر
هم جنسهای خود که مردمانی دانا و باشعورند میباشند
و نادانی و کم عقلی یشان هم ازین است که بجهت
بی‌فضولیت و بچگی گوش بحرف پدر و مادر و معلم
و بزرگتر خود نکرده و درس و مشق یاد نگرفتند
تا اینکه بمکافات عمل خود گرفتار گردیده ذلیل و
خوار شده اند پس ما اطفال باید این وقت
را غنیمت دانیم و سعی پدر و مادر را در حق خود
عین مهربانی و رأفت شماریم تا چنان نشویم
و بمصیبت خواری و ذلت دوچار نگردیم

روزی پیرمرد ریش سفیدی با حال
ادب در میان شهر طفلی راه میرفت که او را
بمکتب برساند در آن اثنا یکی از دوستانش
که در جوانی باهم آشنا و دوست بودند
و تازه از سفر آمده بود رسیده گفت ای
یار مهربان روزگارت چه قدر نامردی کرد
که بدین روز رسیدی که از پریشانی خدمت
و نوکری و اطاعت چنین طفل کوچکی را
واجب دیدی جواب داد که روزگارم
هیچ نامردی نکرد مگر خودم در جوانی علمی نیاموختم

و هنری نبیند و خم تا اکنون سزایش را دیدم
ثمرش را چیدم

بیت

بطفلی خدمت پیری نکردم
به پیری خدمت طفلی ضرورست

صورت طفل فرمان برده و پیر فرمان بر

آنوقت اصغر خم شده دست اکبر را گرفته

رسید و گفت ای برادر بهتر در حقیقت
آنچه فرمودی همین نصیحت بود از برای من و
من در این خصوص نهایت ممنونیت و تشکر
گذاری از شما بهم رسانیده بعد از این کار
در درس و مشق خودم بیشتر از پیشتر همت و
کوشش خواهم کرد تا مثل آن پیرمرد نباشم
خلاصه چون صحبت های ایشان
بانجام رسید میرزا ارسطو حسن را که با حسین
همسال و یکسره از او بالاتر و در مرتبه نهم بود
بکمال مهربانی نزد خود خوانده پرسید که آیا او

داری دیروز از برادرم حسین چه پرسیدید
حسن با ادب تمام جواب داد که آری اسم
ماههای فارسیان را سؤال نمودید و او جو
بقاعده عرض نمود آن وقت میرزا ارسطو
گفت که خوب آیا میدانی کدام پادشاه
بعد از هجرت تاریخ فارسیان را باسم خود
قرار داد عرض نمود بلی سلطان جلال الدین
ملکشاه بود که تاریخ ایشان را باسم خود نمود
میرزا ارسطو گفت درست گفتی اکنون اسم
آن ماهها را بردیف ذکر کن به بینم چه بود

عرض نمود چشم فروردین ماه
اردیبهشت ماه خورداد ماه
تیر ماه امرداد ماه شهریور ماه
مهر ماه آبان ماه آذر ماه دی ماه
بهمن ماه اسفند ماه و پنج روز پنجه
باز میرزا ارسطو گفت آفرین آیا روزهای
ماه فارسیان را هم میدانی ۴ معروض داشت
۴ چند روز است
بلی سی روز تمام و بجهت هر روزی اسمی دارند
مثلاً روز اول هر ماهی را اورمزد یا
هرمزد ۲ بهمن یا وهمن ۳

اردیبهشت	۴ شهریور	۵

سفندارمذ	۶ خورداد	۷ امرداد

۸ دی باذر	۹ آذر	یا آذر	۱۰

آبان	۱۱ خیر یا خورشید	۱۲

ماه	۱۳ تیر	یا تشتر	۱۴ گوش

۱۵ دی بمهر	۱۶ مهر	۱۷ سروش

۱۸ رشن	۱۹ فروردین	۲۰

ورهرام	یا بهرام	۲۱ رام	۲۲

باد	۲۳ دی بدین	۲۴ دین

۲۵ ارد	یا ارشونگ	۲۶ اشتاد

۲۷ آسمان	۲۸ زامیاد	۲۹

مانترسفند	۳۰ انارام	و هر یکی

ازین اسماء سی گانه را متعلق بفرشته میدانند

که موکل بر آن روز است | و این قاعده هنوز

هم در میان ایشان جاری است | لهذا

میرزا ارسطو مسرور و شادمان گردیده یک

جلد کتاب تادیب الاطفال و یک جلد سیکی

باو بخشیده | و اطفال را بشهر رسانیده و خود

درس بیست و هشتم

مجلس بیست و هشتم سؤال و جواب میرزا ارسطو بابهرام

روز پنجشنبه آخر هفته و زمان آزادی بود میرزا ارسطو
بفرمایش جناب معلم امتحان هم شاگردهای خویش
را مینمود اما مهربان پسری تنبل و بازی گوش
و بی شوق و ذوق و نادان بود در آن هفته نیز
دیگران در درس های خودش دل نداده چیزی از
پیش نبرده بود ازین جهت خلیفه مهربان
میرزا ارسطو هرچه بهربانی از مهربان می پرسید
با اینکه پسری ده ساله و یک نمره از حسن بالاتر
و در مرتبه هشتم بود ساکت مانده نمیتوانست
جواب بدهد و باز معلم صبر و سکوت نموده او را

برای تنبیه آزار و اذیت نمیکرد و هم میرزا
ارسطو بسیار جوانی نجیب و رحم دل و نیک خلق
و مهربان بود نمیخواست طوری شود که یکی از هم
مکتبی های او چوب بزنند و شکنجه یعنی سیاست
شوند ولی مهربان از بس چشم سفید و ناپاک بود
همواره بازی و خودسری و هرزه گردی و دله
کاری را که پیشه و روش مردمان دیوانه و ول
و لاابالی است بر علم آموختن و ادب اندوختن
که اندیشه مردمان هوشیار و دانا و عاقل و
نیک بخت و قابل و هم میراث همه پیغمبران

مرسل است ترجیح میداد اَلقِصّه مختصری
همه اطفال مرخصی حاصل نموده میرزا ارسطو
باز همه کودکان را از راه عطوفت و مهربانی
نزد خود طلبیده نشانید و از مهربان پرسید
آیا یادت هست دیروز چه مطلبها از حسن
پرسیدم چون مهربان فراموش نموده بود
سر خود را پائین انداخته خاموش ماند دفعهٔ
ثانی از او پرسید باز جوابی نشنید و معلم
هم در گوشهٔ گوش میداد و چون مرتبهٔ ثالث
از مهربان سؤال نمود که آخر بگو صحبت های

من و حسن دیروز چه بود باز نتوانست جواب
بدهد در این بین طاقت جناب میرزا ارسطو
معلمشان طاق شده تقصیرهای مدت یکهفته
و آنروز را هم تماماً در نظر آورده متغیرانه و غضب
آلوده نزد اطفال آمده حکم کرد که بچه‌ها چوب
زیادی با فلک حاضر نموده پاهای نازک
بیچاره مهربان را که مثل بلور سفید و قشنگ
بود در میان بند فلک قرار دادند و دو
اطفال که با مهربان خوب نبودند و از او خیلی
رنجش داشتند بحکم جناب معلم دو سه چوب

فلک را محکم گرفته طوری که در این تصویر است

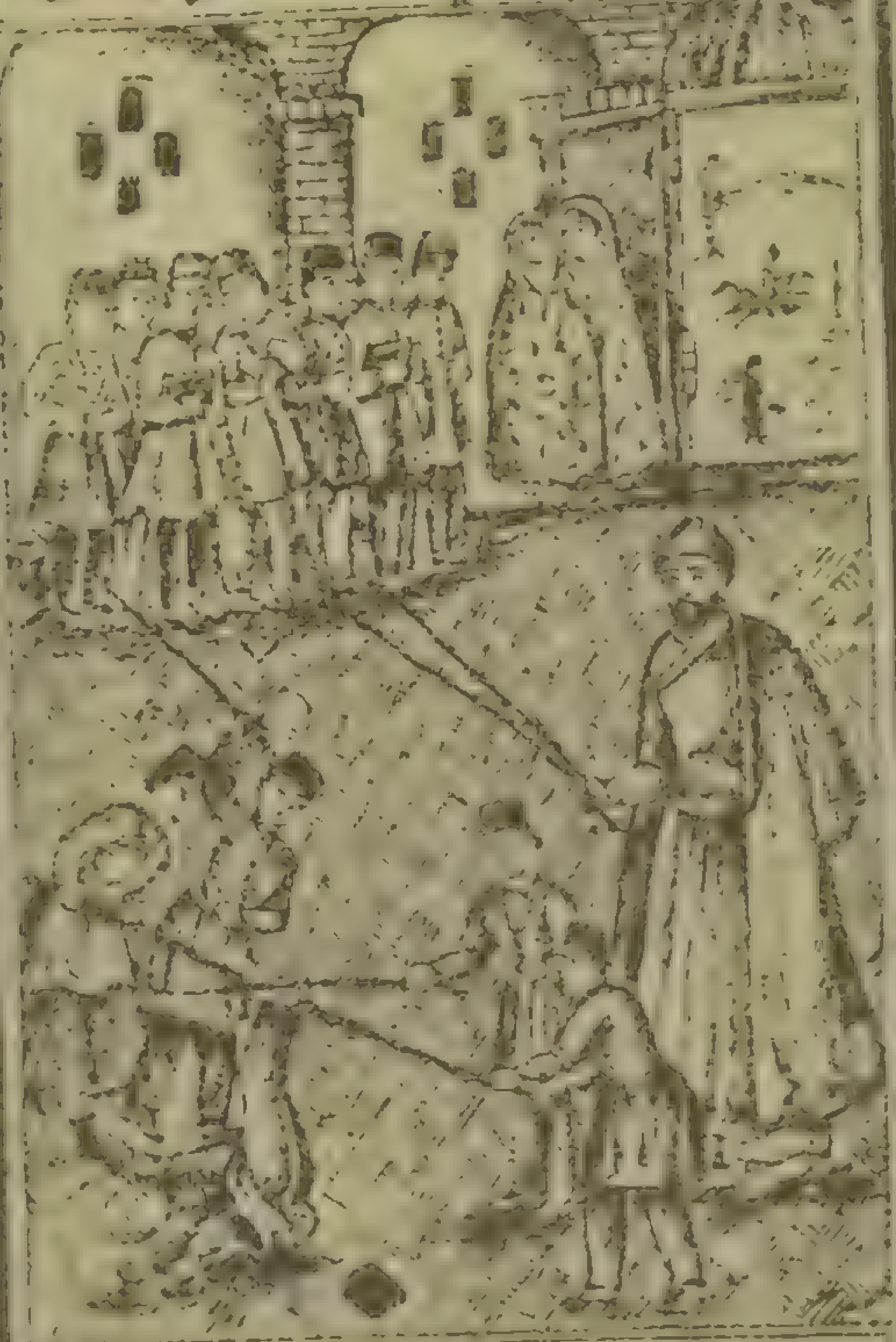

همه بچها نوبت دو نفر دو نفر بقدر توانائی

برکف پاهای مهربان چوب میزدند و خون

دوره اطفال بانجام میرسید باز از سر گرفته

تا آخر شب او را میزدند اما در آن حال

بیچاره مهربان پشیمان شده هرقدر گریه میکرد

و التماس مینمود غضب معلم فرو نمی نشست

و یک ترکه اناری در دست گرفته ایستاده

بود تا به کدام از بچها میخواهند مهربان را

مراعات کرده آهسته چوب بزنند او را

چوب بزند القصه مهربان بیچاره بقسمی

از زیر چوب ضعف نمود که دیگر نمیتوانست گریه

و زاری و التماس نماید آنوقت او را همچنان

در حالت غش وضعف در مکتب تنها گذاشته

در را قفل نموده رفتند لیکن بعد از ساعتی مهربان

بهوش آمده خود را در مکتب تنها و بی بالاپوش

دیده غصهٔ او یک بر هزار شد در آن حالت

با خود میگفت افسوس افسوس چه قدر بدکاری

کردم که درس نخواندم و بازی کردم خدایا این

دفعه مرا ازین زندان نجات بده و معلم و دایه

و پدر و مادر مرا بمن رحیم و مهربان گردان شرط

میکنم و توبه مینمایم که دیگر چنین بی فایده گی ها

ننمایم و تا میتوانم گوش بحرف بزرگتر و خیرخواه

و مربی خود نموده آن بزرگواران را از خود

نرنجانم و تا صبح بهمین طور آه و زاری و فغان

و بیقراری مینمود اما از آن طرف پدر و مادر

مهربان تعریف چوب خوردن فرزند خود را

شنیده بسیار بسیار خوشحال شده با خود می گفتند

که خوب شد این بدبخت بازی گوش چوب خورد

باری چون صبح شد و آفتاب طلوع کرد میرزا

ارسطو زودتر آمده اندکی پشت در ایستاده

خود گوئیهای مهربان را می شنید دلش از برای

او سوخته در را باز کرده داخل مکتب شد آن گاه

خیلی بمهربانی باو نصیحت داد اما او از خجالت
سرخ شده نمیتوانست حرف بزند در هر حال
مهربان از آن تنبیه سخت تنبه شده دیگر بازی
را که موجب نفرت معلم از او شود و او را تنبیه
نماید و با وجود آن بقدری دل جناب معلم
و میرزا ارسطو از مهربان رنجیده بود که کمتر وقتی
با او حرف میزدند و اعتنا مینمودند چنان که
هر وقت یکی از بچها در درس خود اندک کوتاهی
میکردند مهربان را ضرب المثل قرار داده میگفتند
آیا تو هم میخواهی مانند مهربان بی ادب و بازی

گوش باشی که درسهای خودت را خوب روان
نمی خوانی مهربان بیچاره از شنیدن این
حرف خیلی خجالت میکشید و درسهایش را
خوب روان میکرد و می نوشت و تا دیری از
شب گذشته مذاکره مینمود و روز بروز بر
آداب انسانیت و قواعد معقولیت خویش
می افزود که شاید رفته رفته تقصیرها و نافهمی
های او از دل معلم و خلیفه مهربانش بیرون
رود و چندان زحمت کشید که بعد از دو سال
خلیفه دوم مدرسه شد و بدین سبب همه کس

او را دوست داشتند و در حقش مهربانی مینمودند

درس بیست و نهم

مجلس هشتم محاوره میرزا ارسطو با سپهربانو

روزی هم هنگام آزادی میرزا ارسطو محض رفع دل

تنگی اطفال هم با شاگردش عصر بوقتی ایشان را برد

بعزم گردش نمودند | در عرض راه الاغ سفید فربهی

خیلی اسباب و یراق زرین و سیمین بر سر و گردنش بود

دیدند که خاتونی بر آن نشسته و غلامی بسیار با

ادب عنان او را گرفته بنوازش میبرد و آن

خاتون هم چنانکه در این تصویر مشاهده می نمائیم بسیار

از روی ناز و تکبر راه میرفت | در این بین اصغر

رو | به اکبر نموده گفت ای داداشجان اینکه پریروز

فرمودید | انسان بواسطهٔ عقل و شعوری که خداوند

بعالم باو عطا فرموده | هر جانداری را میتواند زیردست

نماید بلکه در میان آدمیان هم هرکدام نادان و بیهنر

هستند زیردست مردمان باشعور میشوند | اینک

یعنی در واقع خیلی در قلب من اثر کرده درست

فرمودید ولی امثال این الاغها که همیشه می‌بینیم

بار می‌برند همه یا ذغال و سنگ و خشت و

خاک یا آجر میکشند و جو و علف نمی‌بینند و کاه

خشکی هم کمتر صاحبش بآنها میدهد و متصل آن

حیوانات بیچاره را بار میکنند بقسمیکه این زبان

بسته‌ها دگنک زبانها زیاد مغلوک و لاغر میشوند

و بسا باشد که الاغهای مجروح و برزه را هم بار

میکنند اکنون نمیدانم این چه هنری است

اگر مقصود از زیر دستی انسان چه باشد که هردو

میشوند پس چرا باید این نوع الاغ های بیچاره

با این خفت و افسردگی باشند و اقسام الاغ

آن خانم با زینت های نقره و طلا هر روز طویله

اش تمیز و آخورش پر از علف های خوب و بهتر

از برای تیمارش آماده است و بغیر از خوردن

و ایستادن کار دیگر ندارد و از شنیدن این مطلب

اکبر بنهایت معقولی و محجوبی گفت | خوبی جوان
آنچه در جواب این مطلب تعلق بحکمت دارد که من
نمیدانم و علم و دانشم بآن پایه نرسیده | زیرا آنچه
خودم فهمیده ام این است که این حیوانات زبان
بسته هم هرکدام عقل و فراست آنها از دیگری
بیشتر است | خود را چابک و زرنگ و چست
و چالاک گرفته | تند رفتاری و خوش راهی و
هشیاری و فرمانبرداری نموده صاحب خود را
بخود مهربان مینماید | بدین سبب بر قیمت خود
میافزاید | آن وقت اگر صاحبش مردی غنی

و صاحب دولت و مکنت است | خود آن یابو
را نگهداری نموده بسیار بسیار توجه از او کرده
در تیمار و خوراک او مواظبت مینماید | و آب و
علف و کاه و جو او بوقت خود میرساند | و هر
وقتی که خواسته باشد راه نزدیکی را با آسودگی
و استراحت به پیماید | افسار و عنان یعنی دهنه خیلی
قشنگ خوب بر او زده | پالان قالی بسیار نرمی
بر پشت او گذاشته | رکاب زده سوار میشود
و هیچگونه صدمه و ضربی باو نمیزند و او را همیشه
دوست دارد | و اگر صاحبش چنین الاغی فقیر و

چیز است بجز اینکه محتاج قیمت آن میباشند
بدولتمندی برای سواری میفروشند و آنچه به آن
الاغ راحت و آسوده است ولی این الاغها
باری و زحمت کش از روزی که کره و شیرخوار
هستند تنبلی و بازی گوشی و نافهمی و شریری و
نافرمانی را شیوه خود مینمایند تا اینکه از دست
او به تنگ آمده بیارکشی می سپارند یا بقیمت
کمی میفروشند این است که خورده خورده از
قیمت آنها کاسته هیزم کش های فقیر آن حیوانات
را خریده طلب زده و همیشه بار میکنند و خوراک ایشان

از آنها غیر از گیاه بیابان و گرسنگی و تشنگی
چیز دیگر نیست و با اینحالت هر گاه در زیر بار سنگین
راه نروند یا عقب بمانند آنها را با چوب و چماق
و زنجیر و چاز دوال میزنند و با نوک چوب و چاقو
و سوزن و جوال دوز سوراخ سوراخ مینمایند
و با این عذاب سخت آنها را میرانند تا بمنزل میرسند
و اینکه آدمیزاده نافهم و کم عقل و تنبل و کاهل را
خر میگویند و بدان حیوان نسبت میدهند
باین مناسبت است زیرا که این نوع اشخاص
را هم که می بینیم بهمان مرتبه ملاحظه میشوند بسبب اینکه

انسانی اینست هم شکل آن حیوانات بحدی است که
از نعمت و شفقت و ذلت و خفت را بر راحت و
فراغت دنیا و آخرت خود رجحان و برتری
میدهند پس ما هم در طفولیت اگر علمی نیاموزیم
و فنی نفهمیم صد مرتبه از آن حیوان پست‌تر
و بدتر خواهیم شد باری در بین این صحبت‌ها
جوانان از کب ودانی رسیده بودند میرزا ارسطو
محض رفع خستگی اطفال ایشان را در یک جای
خلوتی نشانیده با نهایت شفقت و مهربانی
فرمود ای اطفال هفت ساله و یک نمره بالاتر از

مهربان در مرتبهٔ هشتم و خیلی چالاک و زرنگ
بود بنرمی و گرمی با او گفت برادر جان شهریار
آیا میدانی دیروز چرا مهربان چوب خورد
عرض نمود بلی میدانم بواسطهٔ این بود که
درسهایش روان نبود و جواب سؤال شما
را نداد و من در واقع بعوض او خجالت
کشیدم و هم دلم سوخت چندین بار میخواستم
حضور جناب معلم بخاک افتاده عرض کنم
او را ببخشند دیگر خیال کردم که تهدید
و تحذیر جناب معلم و سرکار مختص تادیب و تربیت

ما ها است | ازین جهت عرض ننمودم

میرزا ارسطو فرمودند که خیلی خوب پیر شوی

آیا میتوانی بگوئی که اسم ماههای قمری را بزبان

عربی چه میگویند | عرض نمود بلی ماه اول را

مُحَرَّمُ الحَرام	۲ صَفَرُ المظفر
۳ رَبیعُ الاوّل	۴ رَبیعُ الثّانی
۵ جمادیُ الاُولی	۶ جمادیِ الثّانیه
۷ رَجَبُ المُرَجَّب	۸ شعبانُ المُعَظَّم
۹ رمضانُ المُبارَک	۱۰ شَوّالُ المُکَرَّم
۱۱ ذی قعدة الحرام	۱۲ ذیحجّة الحرام

میگویند | واین دوازده ماه قمری را در نصاب

بنظم در آورده اند وآن این است رباعی

از مُحَرَّم که گذشتی بودت ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یک دیگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوال

پس ذیقعده و ذیحجّه بکن نیک نظر

باری میرزا ارسطو از شنیدن این

فقرات | اَحسَن اَحسَن بر شهریار گفته و یک

جلد کتاب تأدیب الاطفال باو بخشیده و

گفت به بینم فردا چه میکند و بجهاد رخصت داد

درس سی ام

مجلس نهم گفت و شنود میرزا ارسطو

با خسرو

روز نهم میرزا ارسطو بقاعده هر روز همین که از
مکتب آزاد شدند بچه‌ها را برداشته رفتند
بگردش در عرض راه دیدند که چند نفر مرد
دو شیر که یکی نر و دیگری ماده بود بزنجیر
و قلاده‌های آهنین در گردنشان آویخته و
دهنشان را با قلاب‌های آهن بسته هر کدامی
را چهار نفر موکل قرار داده محض تماشای خلق

در کوچه و بازار و محله میگردانیدند که تصویر آن
شیرها که هر کدامی با غل و زنجیر و چهار نفر موکل هستند
این است که در این صفحه ملاحظه مینمائیم

تصویر شیر نر اینست

تصویر شیرها در این است

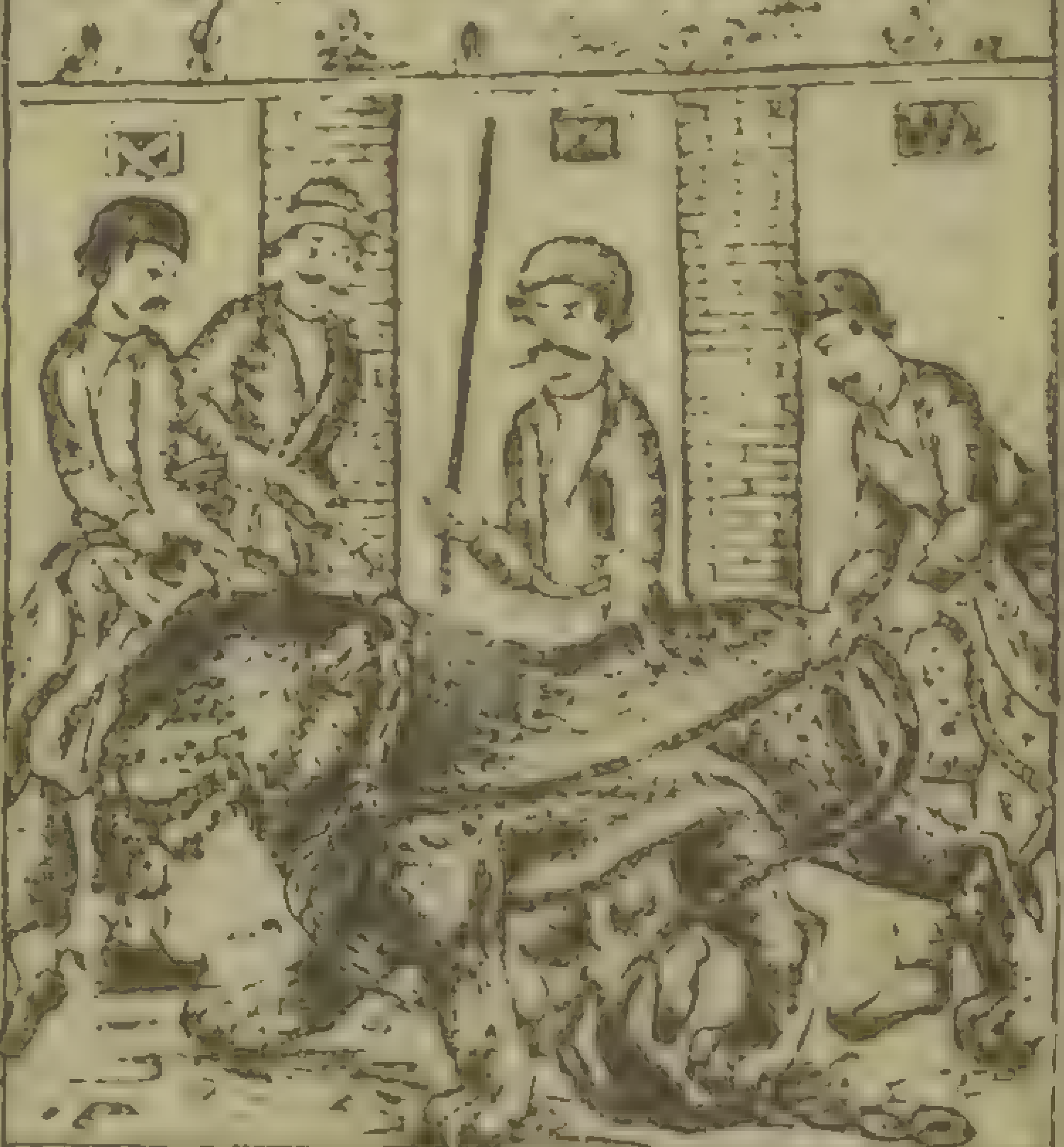

وچون از تماشای آن شیرها فارغ شدند صفرا
بازرو | باکبر هم شاگردش نموده گفت
آقا جان دیروز و پریروز صحبت ما از زبردستی
ذی شعور | وزیردستی بی شعور بود و من

درواقع از فرمایشهای نصیحت آمیز شما بسیار
مستفیض و بهره یاب شدم | اکنون بفرما
این شیران را چرا باین سختی زنجیر کرده کشان
کشان میبرند | در کتابها که شیر را شاه جانوران
نوشته اند | و عقل و دانائی او را هم بسیار
تعریف نموده اند | چنانکه اگرچه همه صولت و
هیبتش چندی در خاندان کسی باشد | حقوق نعمت
و زحمت صاحب خود را منظور داشته هرگز
او و بلکه رفیقانش را هم هیچ جه اذیت و صدمه
نخواهد رسانید | پس در این صورت که صاحب

آن شیران هم با او همراه هستند و کمال اطمینان را

از حق شناسی آنان دارند | دیگر این همه غل و زنجیر

و قلاده از برای آن بیچاره ها لازم نیست

اکبر چون این حرف را شنید جواب داد که برادر

جان راست میگوئی | ولی با این حقوقی که در شیران

کشته شده | درندگی و خونخواری آنها هم مشهور

آفاق است | و نمیتوان از سبعیت شیر ایمن ماند

و با این حالت هم باز بر هر انسان و حیوانی که از

راه میگذرند حمله میآورد | و چون قید هایش

سخت و دهنش بسته است لابد عاجز میماند

و پادشاهان هم برای نظم و آبادی مملکت و راحت

و آسودگی رعیت | مردمانی را که وحشی طبیعت

و درنده سیرت میشوند | آنها را در همین قسم

زنجیرها گرفتار و بعذاب های شدید و دشوار

دچار مینمایند | تا جان و مال بیچاره مردمان

و رعایای ضعیف از دست اندازی و چپو

ایشان محفوظ ماند | و بدین سبب فارسیان

در زمان قدیم پادشاهان عادل خود را

ستایش میکردند | خدای روی زمین و پرتو

لطف پروردگار میدانستند | در وقت خواندن

چپو یعنی تاراج مصدرش چاپیدن است

هازو دعا درود و آفرین برایشان فرستاده
بیشی عمر و دولتشان را از خدا بعجز و التماس
خواهش مینموده اند چنانکه اکنون هم بهمین اعتقاد
باقی هستند پس ما اطفال هم باید پرورش
پسندیده اجداد خود باقی باشیم پادشاه
و حاکم و فرمانفرمایان زمان خود را درود و تسلیم
و دعا و ستایش کنیم و طول عمر و دولتشان را
از خدا بخواهیم تا از جنگ دزدان و راه زنان
و وحشی طبیعتان آسوده و در امان مانیم
نمی بینی که این شاهنشاه زمان ما چه قدر اسباب

آسودگی و امنیت از برای ما رعایا فراهم آورده
نشر عدالت و دادگری نموده اند بقسمی که
هیچ زبردستی نمیتواند بزیردست و ضعیفی جور
و ستم نماید لهذا ما همگی باید از روی دل و
جان دعای بقای عمر و دولت خود این
شاهنشاه جمجاه را با فرزندانش غنیمت دانیم
تا از یمن بخت و اقبالش آسوده و ایمن بسر بریم
خلاصه[۲] از این معنی بسیار خوشوقت و مسرور
شده اظهار تشکر و ممنونیت از اکبر نموده
دست او را بوسید در این اثنا

[۲] اصغر

پای درختی رسیده باشاره خلیفه مهربان میرزا
ارسطو همه اطفال با ادب تمام و خاموشی در آنجا
منزل نموده اندکی ماندند در اینحالت محض رفع
دماغ سوختگی و مذاکره درس اطفال خسرو را
که طفلی هفت ساله و در مرتبه ششم یک نمره
بالاتر از سهراب بود طلب نموده بطور مهربانی
که آیا درسهای خودت را یاد داری قدری
از برای من بگوئی گفت بلی از هر جا که میل
بفرمائید حاضرم آنوقت میرزا ارسطو گفت
آیا میتوانی اسامی دوازده ماه را باصطلاح

رومیان بگوئی عرض نمود بلی ماه اول ۱
تشرین الاول ۲ تشرین الآخر ۳
کانون الاول ۴ کانون الآخر ۵
شباط ۶ آذار ۷ نیسان ۸
ایار ۹ حزیران ۱۰ تموز ۱۱
آب ۱۲ ایلول باز میرزا ارسطو
گفت آیا اسامی بروج اثنا عشر یعنی
برجهای دوازده گانه را هم میدانی
عرض نمود بلی ۱ حمل ۲ ثور ۳
جوزا ۴ سرطان ۵ اسد ۶

سنبله ۷ میزان ۸ عقرب
۹ قوس ۱۰ جدی ۱۱ دلو ۱۲
حوت و معنی این دوازده برج بزبان
فارسی چنین است ۱ بره ۲ گاو
۳ دو پیکر ۴ خرچنگ ۵ شیر
۶ خوشه ۷ ترازو ۸ کژدم
۹ کمان ۱۰ گوسفند کوهی ۱۱ دول
آسیاب ۱۲ ماهی و همچنین این بروج
دوازده گانه را دوازده منزل از برای حرکت
و رفتار آفتاب میدانند مثلا میگویند دور

فلک سیصد و شصت درجه است و هر سی
درجه برای یک برج است و چون سالهای
شمسی سیصد و شصت و پنج روز و کسری است
ازین جهت پنج روز بر آخر سال می افزایند
و آنرا خمسهٔ مسترقه یعنی پنجهٔ دزدیده میگویند
و علامت این دوازده برج را در تقویم بدین
قسم نویسند ۰ ا ب ج د
ه و ز ح ط ی یا
القصه میرزا ارسطو ازین معنی خیلی از خسرو
مشعوف شده یک جلد کتاب سی فصل باو بخشید

و اطفال را امر اجعت داده مرخص نمود

درس سی و یکم

مجلس دهم پرسش و پاسخ میرزا ارسطو
با فریدون و بمهمانی طلبیدن او بچهارا

روز دهم میرزا ارسطو بقانون هر
روز همین که بعد از نماز عصر از مکتب آزاد شدند
بچهای هم مکتبی خود را در خانه خویش بمهمانی
خواسته و صحن حیاط خانهٔ خودش را فرش
نموده جمیع هم شاگردهایش را بسیار مهربانی
و برادروار چنانکه در این تصویر مشاهده میشود

تصویر مهمان شدن اطفال در خانهٔ میرزا ارسطو

تماشا نموده شربت و چایی و شیرینی خورده بعد از آن فریدون را که یک نمره بالاتر
از خسرو و پسری هفت ساله و در مرتبه پنجم بود
او را طلب نموده پرسید که آیا میتوانی شرحی
از حساب و اعداد بقاعده هندسه از برای من
بگویی عرض نمود بلی میتوانم میرزا ارسطو فرمود
بسیار خوب ولی اول از یک تا هزار بشماره بگیم
درست میدانی آنوقت هرچه میخواهم می‌پرسم
فریدون هم از یک تا نه خوانده چون بده رسید
بقاعده عشرات ده ده بالا میرفت تا بنود

رسیده بعد از آن گفت صد و از صد
صد صد بالا رفت تا بهزار رسید چنانکه در اینجا
نوشته میشود یک (۱) دو (۲) سه
(۳) چهار (۴) پنج (۵) شش
(۶) هفت (۷) هشت (۸) نه
(۹) تا اینجا را که گفته شد آحاد میگویند
ده (۱۰) بیست (۲۰) سی (۳۰)
چهل (۴۰) پنجاه (۵۰) شصت (۶۰)
هفتاد (۷۰) هشتاد (۸۰) نود (۹۰)
این اعداد مذکوره را بدین طریق عشرات میگویند

صد (۱۰۰) دویست (۲۰۰) سیصد
(۳۰۰) چهارصد (۴۰۰) پانصد (۵۰۰)
ششصد (۶۰۰) هفتصد (۷۰۰) هشتصد
(۸۰۰) نهصد (۹۰۰) چون
بعد بسیه گفت این اعداد معروضه را اهل
هندسه آحاد میگویند و بر هر مرتبه ازین مراتب
یک صفر افزوده میشود چنانکه از یک تا نه
هیچ صفر ندارد و چون بده میرسد یک صفر
بطرف دست راست جهت حفظ مراتب آحاد
گذاشته میشود همچنین چون بصد رسد

دو صفر بطرف دست راست گذاشته شود
و در هزار (۱۰۰۰) تا نه هزار (۹۰۰۰)
سه صفر بطرف دست راست اضافه کنیم
و این مرتبه را هندسین الوف میگویند
و بدین قسم هر قدر صفر زیاد شود بر مرتبه اف
میافزاید بالاخره میرزا ارسطو گفت بسیار
خوب اکنون همین اعداد را بترتیب هندسه
بنویس ببینیم فریدون هم قلمدان از جیب
در آورده و دو زانو با کمال ادب و معقولیت
نشسته بدین طرز نوشته بخدمت خلیفه برد

الوف از هزار تا نه هزار	مآت از صد تا نهصد	عشرات از ده تا نود	آحاد از یک تا نه
۱۰۰۰	۱۰۰	۱۰	۱
۲۰۰۰	۲۰۰	۲۰	۲
۳۰۰۰	۳۰۰	۳۰	۳
۴۰۰۰	۴۰۰	۴۰	۴
۵۰۰۰	۵۰۰	۵۰	۵
۶۰۰۰	۶۰۰	۶۰	۶
۷۰۰۰	۷۰۰	۷۰	۷
۸۰۰۰	۸۰۰	۸۰	۸
۹۰۰۰	۹۰۰	۹۰	۹

آن گاه میرزا ارسطو گفت بسیار خوب درست
امّا اگر خواسته باشیم یکصد و دوازده بنویسیم چه
طور بنویسیم فریدون عرض نمود این قسم (۱۱۲)
باز فرمود که هرگاه بخواهیم دویست و بیست و یک
بنویسیم چه طور عرض نمود این طور (۲۲۱)
باز فرمود که سیصد و نوزده را چه نوع عرض نمود
این نوع (۳۱۹) باز میرزا ارسطو اظهار کرد
که یک هزار و پانصد و بیست را چه جور عرض کرد
این جور (۱۵۲۰) دوباره دیگر عنوان نمود
یکهزار و ششصد و چهل و پنج را چه طرز زود نوشته

گفت این طرز (١٦٤٥) لهذا میرزا ارسطو

گفت مرحبا خوب جواب دادی اکنون

بفرما ببینم اسامی انواع حساب را هم قاعده

هندسه میدانی عرض نمود آنچه میدانم این است

اول جمع دوم تفریق سوم تضعیف

چهارم ضرب پنجم تقسیم ششم تنصیف

هفتم جذر و جمع آنست که عددی را

بر عددی بیفزائید چنانکه اگر یک را با یک جمع کنیم

دو و اگر یکی دیگر زیاد کنیم سه و چون یک مرتبه

دیگر اضافه نمائیم چهار میشود و بهمین ترتیب هر قدر

حساب کنیم آنرا جمع مینمائیم و تفریق آن

است که عددی را از عددی نقصان کنیم چنانکه

اگر چهار را از پنج نقصان نمائیم یک میماند و اگر از شش

نقصان کنیم دو و اگر از هفت کم نمائیم سه

و همچنین تا هر قدر بخواهیم و تضعیف آنستکه

عددی را دو چندان کنیم مثلا اگر بر عدد پنج

پنج دیگر بیفزائیم میشود ده و این دو چندان است

و ضرب آنستکه عددی را بمراتب عددی

بزنیم چنانکه گوئیم دو مرتبه سه میشود شش

سه مرتبه پنج میشود پانزده چهار مرتبه شش میشود

بیست و چهار | امّا تقسیم برعکسِ ضرب است

بدلیلِ اینکه اگر شش را بر دو قسمت کنیم بهر قسمتی

سه عدد | و اگر پانزده را بر سه تقسیم نمائیم بهر قسمتی

پنج عدد | و چنانچه بیست و چهار را بر شش قسمت

گردانیم هر یک قسمتی را چهار عدد میرسد و همچنین تا

هر قدر خواسته باشیم ضرب را برمیگردانیم تقسیم میشود

و تنصیف آنست که عدد معیّنی را دو نیمه

کنند | مثلاً دو نیمهٔ شش (۳) | و نیمهٔ

ده (۵) | و تنصیف شانزده (۸) میشود

و جذر آن است که عددی را بر نفس خود

ضرب کنند | مثلاً جذرِ دو بر (۲) چهار و جذرِ

سه بر (۳) نُه | و جذرِ چهار بر چهار (۱۶)

شانزده میشود | و حاصل آنها را که چهار و نُه

و شانزده باشد مجذور گویند | و این هفت قسم

حساب را دانایان بنظم در آورده اند و آن این است

مثنوی

گر کنی افزون عدد را بر عدد | نام وی جمع است و [illegible]

اسم تفریق و دو چندش گر کنی | هست تضعیف و ورش بر بر کنی

بر شمار دیگری ضرب آمده | ور کنی برعکس این قسمت شده

ور دو نیمه تنصیف گر ز نفس خود | مبنائی ضرب جذر اسمش بود

حاصل این ضرب مجذور در دان | خیلی‌ها را با تو گفتم ای فلان

بازمیرزا از رستو پرسید که آیا شماره عدد

کسور تسعه را هم میدانی | فریدون جواب داد که

آری میدانم | نصف یعنی نیمه | ثلث یعنی

سه یک | ربع یعنی چهار یک | خمس یعنی پنج یک

سدس یعنی شش یک | سبع یعنی هفت یک

ثمن یعنی هشت یک | تسع یعنی نه یک | عشر

یعنی ده یک | و اینها را بطریق هندسه چنین نویسند

$\frac{1}{2}$ نصف | $\frac{1}{3}$ ثلث | $\frac{1}{4}$ ربع | $\frac{1}{5}$ خمس

$\frac{1}{6}$ سدس | $\frac{1}{7}$ سبع | $\frac{1}{8}$ ثمن | $\frac{1}{9}$ تسع

$\frac{1}{10}$ عشر | بازمیرزا از رستو | از طرز سؤال

و جواب و حساب دانی و خط و ربط فریدون

بسیار مشعوف و خوشدل شده | گفت صد هزار

آفرین امروز خیلی حظ کردم و یک جلد کتاب

بدایت الحساب که از مصنفات جناب حقایق و

عوارف انتساب دقایق و معارف اکتساب قدوة المنجمین

و زبدة المستخرجین و عمدة المهندسین مقرب الخاقان

معتمد السلطان آقا میرزا عبد الغفار خان زید افضاله العالی

ملقب بآقای نجم الملک معلم کل علوم ریاضی است

باو بخشید | و او را با همه اطفال یگان یگان آزاد نمود

درس سی و دوم

مجلس یازدهم خطاب میرزا ارسطو بجمشید

روز یازدهم بقاعده هر روز میرزا ارسطو عصری همه
شاگردهایش را گفت برخاسته وضو گرفته یعنی دست
و روی خود را بنهایت پاکیزگی شسته خیلی بانظم
و باقاعده خودش جلو ایشان عقب ایستاده بدین قسم

نماز و بندگی خدای یکتا را که کردگار بی‌همتاست مشغول شدند
چون از نماز خالق بی‌نیاز فارغ گشتند
آنوقت میرزا ارسطو گفت لب حوض مدرسه را فرش
گسترده نشستند جمشید را که پسری هشت ساله
و یک نمره بالاتر از فریدون و در مرتبه چهارم بود نزد
خود خواسته چنین خطاب نمود که آیا درسهای خود
را هیچ از حفظ داری و میتوانی چیزی از برای من بگوئی
عرض نمود آری بقدر قوه آنچه خوانده ام میدانم
ازین جهت میرزا ارسطو گفت بسیار خوب اگر
حساب دینار را بخط رقومی بنویس به بینم جمشید نخیر

از اول ۴

گفت بچشم و بسر | و این طور بر صفحهٔ کاغذی نوشته

بخدمت خلیفهٔ مقتدر ابن برده نشان داد

سیاق دینار بخط سیاق

[illegible] پنج دینار یک غاز است

[illegible] ده دینار دو غاز است

[illegible]

پانزده دینار سه غاز است [illegible]

[illegible] بیست دینار چهار غاز است

[illegible]

[illegible] بیست و پنج دینار نیم شاهی است

([illegible]) سی دینار شش غاز ([illegible]) سی و پنج

دینار هفت غاز ([illegible]) چهل دینار هشت غاز است

([illegible]) چهل و پنج دینار نه غاز ([illegible]) پنجاه دینار

ده غاز یا یکشاهی ([illegible]) شصت دینار دوازده غاز

([illegible]) هفتاد دینار چهارده غاز ([illegible]) هفتاد

و پنج دینار که پانزده غاز باشد یکشاهی نیم است ([illegible])

هشتاد دینار ([illegible]) نود دینار ([illegible]) صد دینار

بیست غاز یا دو شاهی ([illegible]) صد و پنجاه دینار

سه شاهی ([illegible]) صد و هفتاد و پنج دینار سه شاهی و نیم

([illegible]) دویست دینار چهار شاهی یا یک عباسی است

([illegible]) دراست و پنجاه دینار پنج شاهی ([illegible])

سیصد دینار شش شاهی ([illegible]) سیصد و پنجاه دینار

هفت شاهی ([illegible]) سیصد و هشتاد و پنج دینار

هفت شاهی نیم ([illegible]) چهارصد دینار هشت شاهی یا

دو عباسی ([illegible]) پانصد دینار ده شاهی یا نیم قران

([illegible]) ششصد دینار دوازده شاهی یا سه عباسی

([illegible]) هفتصد دینار چهارده شاهی ([illegible])

هشتصد دینار شانزده شاهی یا چهار عباسی ([illegible])

نهصد دینار هیجده شاهی ([illegible]) هزار دینار بیست

شاهی یا پنج عباسی که آنرا یک قران گویند ([illegible])

هزار و پانصد دینار یک قران و نیم ([illegible]) دو هزار دینار

دو قران ([illegible]) دو هزار و پانصد دینار دو ریا

یا دو قران و نیم ([illegible]) سه هزار دینار سه قران

([illegible]) سه هزار و پانصد دینار سه قران و نیم

([illegible]) چهار هزار دینار چهار قران ([illegible]) چهار

هزار و پانصد دینار چهار قران و نیم ([illegible]) پنج هزار دینار

پنج قران ([illegible]) پنج هزار و پانصد دینار پنج قران و نیم

([illegible]) شش هزار دینار شش قران ([illegible])

شش قران و نیم ([illegible]) هفت قران ([illegible])

هفت قران و نیم ([illegible]) هشت قران ([illegible])

هشت قران و نیم (۸.۵) نه قران (۹ [illegible])

نه قران و نیم (۹.۵) ده هزار دینار یک تومان است

خلاصه چون جمشید بدینجا رسید میرزا ارسطو

گفت دیگر بس است | تبارک الله امروز خیلی حظ کردم

در حقیقت خوب میدانی | امیدوارم که بهمین سیاق

هر روزه درسهای خودت را خوب بخوانی و روان

نمائی | زیرا که علم بهتر از دولت است | اگر هنرمند و

صاحب علم دولت نداشته باشد غم نیست | بدون

خواری و ذلت میتواند لقمهٔ نانی بدست آورد | پس یک

ترشک بجمشید بخشیده او را با هم شاگردهای دیگر مرخص نمود

درس سی و سوم

مجلس دوازدهم مکالمهٔ میرزا ارسطو با هرمز

روز دوازدهم بقانون پیش بعد از نماز عصر میرزا ارسطو

اطفال را بجهت گردش تا بیرون شهر برد | و بین راه بفیلبانی

رسیدند که بر فیل بزرگی سوار بود و بدین طریق میراند

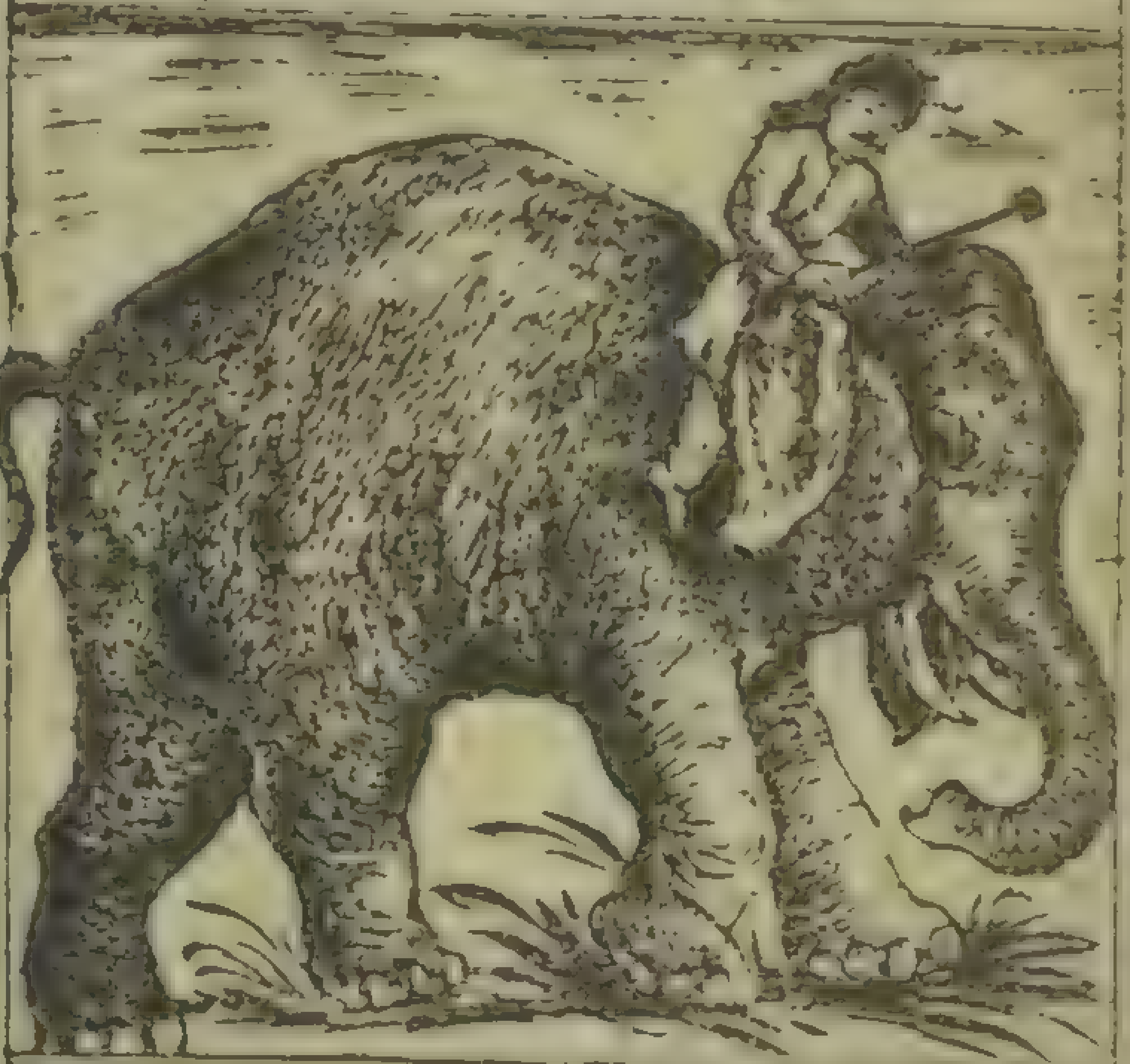

اطفال نیز بعد از تماشا | بفرمایش میرزا ارسطو در جای خوبی

منزل کرده قدری رحت شدند | و بعد خلیفه مهربان تربا

مهر میرزا که پسری نه ساله و بسیار معقول و نجیب بود و کمی

بان تر از جمشید و در مرتبه سوم می نشست طلب نموده خطاب

کرد که | آیا در نظر دارید دیروز از جمشید چه پرسیدم

عرض نمود | دیروز قاعده حساب دینار را تا ده هزار دینار که

یک تومان باشد از اخوی جمشید سؤال نمودید | و من هم البته

آنچه خوانده ام بقدر قوه میدانم | لهذا میرزا ارسطو فرمود که

آیا میتوانی جمع بزنی | عرض نمود آری میتوانم | قاعده جمع زدن

چنان است که | اول آحاد را روی هم میزنند و خورده اش را

که آحاد باشد نوشته | عشرات را ده بر یک حساب نموده

با عشرات جمع میزنند | و باز خورده آنرا که عشرات است بمیات میبرند

و مآت را ده بر یک حساب مینمایند | و همچنین تا الوف و عشرات الوف

آنوقت میرزا ارسطو گفت | بسیار خوب آحاد را

یک دینار تا نه دینار | ثانیاً از ده تا نود دینار | ثالثاً از صد تا

نهصد دینار | رابعاً از هزار تا نه هزار دینار | خامساً از یک تومان

تا نه تومان | سادساً از ده تا نوزده تومان | سابعاً از ده تا

نود تومان | ثامناً از صد تا نهصد تومان بنویسید و جدا جدا

جمع زده بیاورید به بینم | هرمز نیز قلمدان خود را از جیب و یک

صفحه کاغذ از بغل بر آورده بدین طرز نوشته نشان داد

آحاد از یک تا نه دینار | له عـ ـعـ لـ ـف

[illegible] این جمله ([illegible]) بل و پنج هزار است

عشرات از ده تا نود دینار [illegible]

[illegible]

این جمله ([illegible]) چهارصد و پنجاه دینار است

مآت از صد تا نهصد دینار [illegible]

[illegible] این جمله ([illegible]) چهار

هزار و پانصد دینار است

الوف از هزار تا نه هزار دینار [illegible]

[illegible] این جمله ([illegible])

چهار تومان و پنج هزار دینار است

عشرة الوف از یک تومان تا نه تومان [illegible]

[illegible]

[illegible]

این جمله ([illegible]) چهل و پنج تومان است

از ده تا نوزده تومان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این جمله ([illegible]) صد و چهل و پنج تومان است

مآة الوف از ده تا نود تومان [illegible]

[illegible]

ست ــــ ت ــــ ت ــــ) این جمله ا

ـــ چهارصد و پنجاه تومان است

الوف اُلوف از صد تا نهصد تومان ـــــ

ـــ ـــ ـــ

ـــ ـــ ـــ

ـــ ـــ این جمله

ـــ) چهار هزار و پانصد تومان است

پس میرزا ارسطو از هنر خیلی مشعوف شده

گفت صد هزار آفرین همه را درست نوشتی | آیا حساب هندسه را

هم میتوانی جمع بزنی | جواب داد | جمع زدن آنها فرقی ندارد

گر در نوشتن تفاوت دارند | و آن این است که حساب دینار

را مثل خط فارسی می‌نویسند و حساب هندسه را از فوق ابتدا نمو

ده تحت صفحه می‌نویسند و بعد از آن جمع میزنند | مثلاً اگر رسم

هندسه خواسته باشیم از یک تا ده و یازده تا بیست | و بیست

و یک تا سی | و سی و یک تا چهل و چهل و یک تا پنجاه می‌نویسیم بدین قسم دوم

چهل و یک تا پنجاه	سی و یک تا چهل	بیست و یک تا سی	یازده تا بیست	از یک تا ده
۴۱	۳۱	۲۱	۱۱	۱
۴۲	۳۲	۲۲	۱۲	۲
۴۳	۳۳	۲۳	۱۳	۳
۴۴	۳۴	۲۴	۱۴	۴
۴۵	۳۵	۲۵	۱۵	۵
۴۶	۳۶	۲۶	۱۶	۶
۴۷	۳۷	۲۷	۱۷	۷
۴۸	۳۸	۲۸	۱۸	۸
۴۹	۳۹	۲۹	۱۹	۹
۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰
۴۵۵	۳۵۵	۲۵۵	۱۵۵	۵۵

میرزا ارسطو چون بدقت در این حسابها غور نمود | دید که درست
نوشته و صحیح جمع زده | لهذا از هنرش خیلی خیلی خوشدل و با وجد
و سرور گردیده | با کمال بهجت و ذوق یک جلد کتاب بحرالجواهر
که در تعریف علم سیاق تألیف شده است | بآن پسر کوچک بخشیده
او را با همه اطفال هم‌مکتبی اش با بادی رسانیده اذن آزادی داد

درس سی و چهارم

مجلس سیزدهم مخاطبهٔ میرزا ارسطو با جهانگیر

روز سیزدهم بعد از نماز عصر میرزا ارسطو با همشاگردانش یکجا جهانگیر
جهانگیر اگر یک ذره از هنرش بالاتر | و از خود دستش پست تر وجودی
یازده ساله بود طلب نمود | و گفت | داداشجان تماشایی است

در صنعت نقاشی زحمت می‌کشید | آیا میتوانید اسامی حیوانی
ترکان را بزبان خودشان بترجمه فارسی بنویسید و تصویر آنها
را هم بکشید تا برادران هم‌مکتبی شما فیض برند | و اندازه سعی و همت
شما هم در علم و هنر مشخص گردد | جهانگیر نیز با کمال ادب عرض نمود
بچشم آنچه میدانم حتی المقدور امتحان میدهم | و زود
صفحه کاغذی را نقاشی نموده اسم ترکی و معانی هر یک از
جانوران را بزبان فارسی بالای سر هر جانوری بدین طرز
نوشته نشان میرزا ارسطو داد و بنهایت دقت ایستاد

سیچقان	یعنی موش	اود	یعنی گاو

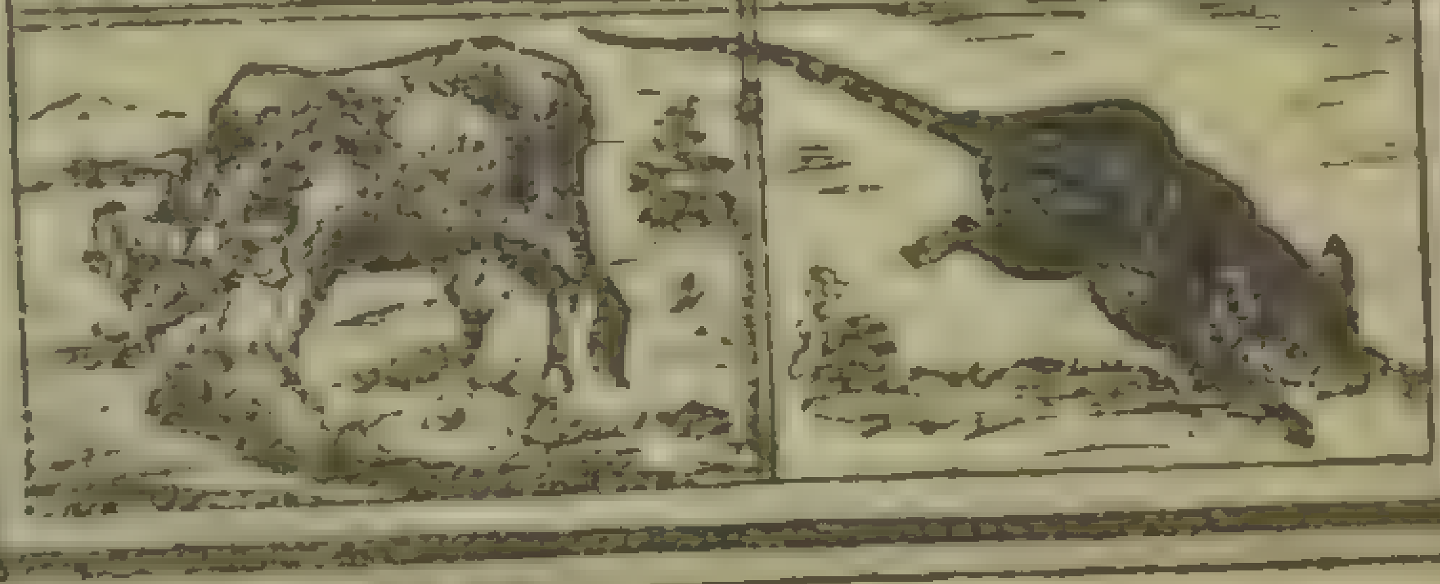

بارس	یعنی پلنگ	توشقان	یعنی خرگوش

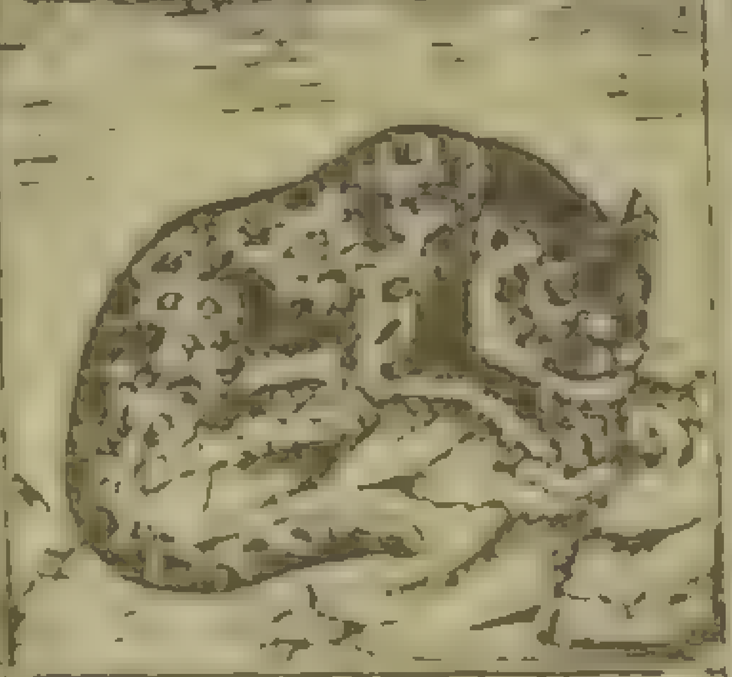

لوی	یعنی نهنگ	ییلان	یعنی مار

یونت	یعنی اسب	قوی	یعنی گوسفند

ییچی	یعنی میمون	تخاقوی	یعنی مرغ

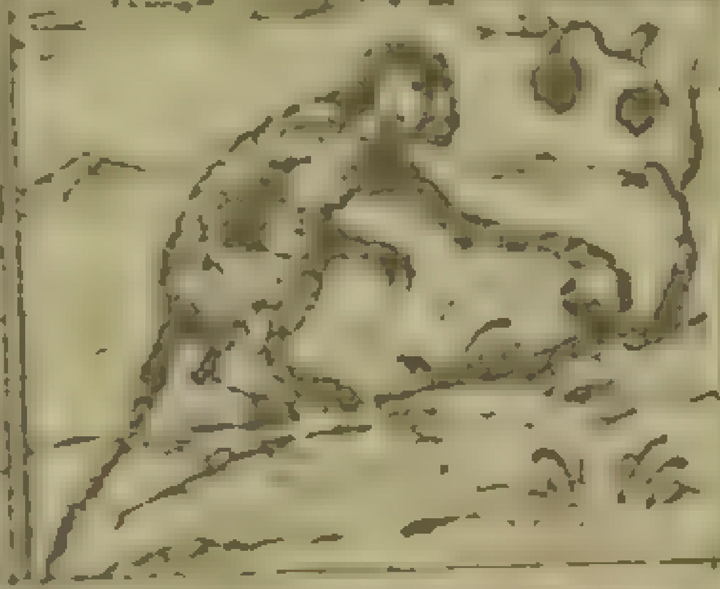

ایت	یعنی سگ	تنگوز	یعنی خوک

و بعد از انجام تصویرها در ذیل صفحه چنین نوشت

ترکان سال را ئیل همی گویند و این لفظ را در آخر هر اسمی از
این جانوران الحاقاً تلفظ مینمایند مثل سیچقان ئیل یعنی سال
موش و اینکه حضرت ئیل را با جانوران ذکر نمود سبب این بود
که بر خواننده مشتبه نشود زیرا در زبان ترکی موصوف و مضاف را
بعد از صفت و مضاف میآورند چنانکه لفظ فارسی قدیم هم صفت
را قبل از موصوف میآورده اند مانند پاک یزدان پیر مرد

۲ الیه

هنرنمایی ها چها کرد بیک آن القصه میرزا آذین معنی با

فضلا با سرور و ابتهاجی بسر رسانیده گفت هزار هزار آفرین

بکمک حجه بابات نقاشی خوبی کشیده هم شاگردانش را اکرام مرحمت نمود

درس سی و پنجم

مجلس چهاردهم مباحثه معلم با خلیفه

روز چهاردهم امروز شب جمعه است و میرزا رستم به تعطیل آنجا

میرزا ارسطو را فریاد کرده گفت فرزند جان آیا آنچه خوانده

یاد دارید تا قدری مباحثه کنیم عرض نمود امیدوارم که از عهده

جوابها از عهده برآیم خلیفه امتحان سؤالات از

او نمود و همه را درست و معقول جواب داد منجمله یکی

از سؤالات جناب ضمایر فارسی و عربی بود که میرزا ارسطو جواب

نمود ضمایر فارسی جمع و تثنیه و تذکیر و تأنیث نیست

و شش گونه ضمیر بیشتر ندارد و در صرف ابتدا از متکلم یعنی

گوینده کننده و ضمیر مخاطب یعنی حاضر را بعد و غایب یعنی

غیر حاضر را در آخر گویند چنانکه گوییم من تو او

ما شما ایشان اما در زبان عربی چنین نیست هر یک ضمیر

را چهارده صیغه است غایب را مقدم متکلم را مؤخر گویند

ضمیر غایب شش است سه مذکر یعنی نر را چون هو هما

هم یعنی آن مرد آن دو مرد آن مردان و سه مؤنث

یعنی ماده راست مانند هی هما هن یعنی آن زن آن

دو زن آن زنان و شش صیغه برای مُخاطب است
سه مذکر را چون اَنتَ اَنتُما اَنتُم یعنی تو یک مرد شما دو مرد
شما مردان و سه مؤنث راست چون اَنتِ اَنتُما
اَنتُنّ یعنی تو یک زن شما دو زن شما زنان و دو صیغه
برای مُتکلم است یکی مُتکلم وحده که گوینده تنها باشد چون
انا یعنی من و دیگری متکلم مع الغیر است که گوینده با غیر باشد
چون نَحنُ یعنی ما و کُل اَفعال عربی همگی بر همین ضمایر گردش
چهارده صیغه دارند پس جناب مُعلّم میرزا ارسطو فرمود بسیار
خوب اکنون یک دو صفحه خط نسخ از اول الفباء بنویسید ببینم
خطتان بچه پایه است او نیز بدین طریق نوشته تقدیم نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی

ه	ة	ح	خ
ک	ل	[illegible]	[illegible]
ن	لا	ے	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط

ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی
ا	ب	پ	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
ا	با	تا	ثا
جا	حا	خا	دا
ذا	را	زا	سا
شا	صا	ضا	طا
ظا	عا	غا	فا
قا	کا	لا	ما

نا	وا	ها	یا
ابجد	هوز	حطی	کلمن
سعفص	قرشت	ثخذ	ضظغ

فتبارك الله احسن الخالقين

بسم الله الرحمن الرحيم اذا جاء نصر

الله والفتح ورايت الناس يدخلون

في دين الله افواجا فسبح بحمد ربك

واستغفره انه كان توابا

چون معلم آن خطهای نسخ را که میرزا ارسطو با مرکب سفید بر کاغذ مشکی
نوشته بود ملاحظه نمود چنان خندان و شکفته گردید که تا
قریب یکساعت احسن آفرین فرموده و بعد یک جلد کتاب
مجلد خیلی خوش خطش بخشیده و او را با سایر شاگردها بجهت
بسیار زودتر از هر روز رخصت داد که بخانه‌ها آزاد شوند

درس سی و ششم

مجلس پانزدهم عید آوردن شاگردان برای معلم و خلیفه مهربان

روز پانزدهم روز عید است صبح زودی پدران اطفال یکدیگر را
اخبار داده یک جا جمع میشوند بعد از مبارکبادی و مصافحه
قدری شربت و شیرینی صرف نموده خاموش می‌نشینند
در این بین یکنفر مرد خداشناس که بسیار با مروت و انصاف

بود برخاسته رو بحضار مجلس کرده چنین اظهار نمود
آقایان من اگرچه حق تعلیم معلم را نمیتوانیم با این تحفها و هدیها
و انعامهای که با تدارک می‌بینیم ادا کنیم ولی باز باید هر
کدامی بقدر توانائی خویش خدمتی بنمائیم تا نزد خدا و پیغمبر
رو سفید باشیم و نیز از آنجائیکه میرزا ارسطو همه وقت
محض تشویق هم شاگردهایش زحمت کشیده و احسانی با ایشان
نموده باید از خجالت او درآمده بعوض محبت های او از خود
خشنودش کنیم تا شوق و ذوقش در توجه و ترقی اطفال ما
بیشتر از پیشتر شود الغرض خطاب آنمرد را تمام اهل مجلس
پسندیده جواب دادند که الحق آنچه فرمودید صدق محض است
در اینجا ما همگی جان و مال خود را از چنین معلم و خلیفه مهربانی دریغ
نداریم پس حساب ماهانهٔ معلم را نموده دیدند نقداً عطا داده

بر سر تخته‌گی و تعارفات بسی ماه از قرار ماهی هشت تومان شهریه
بماید شش ماه شود از این جهت لغتشه چون ماهیانه اش کم داده اگر
امرش مصلحت است علی الشأن باید از قرار ماهی دو تومان شهریه
از بابت ماههای گذشته ایشان رسانیده و آینده هم برسانید
القصه مبلغ مزبور را فراهم آورده با اضافه یک ثوب عبای
آقاری خوب و چند جعبه شیرینی و حلویات برای معلم و پنج
فرع ماهوت انگلیسی خیلی اعلی برای خلیفه مهیا کرده مقرر شد
که دو نفر آدم معقول آنها را همراهی اطفال مکتب برده از جانب
همگی معذرت خواسته تسلیم نمایند و چون چنین نموده اطفال
وارد در مکتب شدند مشهود تا به تعظیم و سلام کرده اول
دست معلم و بعد دست خلیفه را بوسیده بر حسب فرمان و اجازه
ایشان نشسته صرف شربت و شیرینی نمودند و بعد بعضی

ارسطو باذن معلم برخاسته نصیحت نامه ذیل را که از وی نصایح
حکما بزبان فرس قدیم ساخته بود با آواز بلند بسیار مرغوب خواند

اندرز فارسی

نخست فرمان پدر و مادر را باید بخشنودی بجا بیاوریم چنانکه
اگر فرمان ایستادن دهند به ایستیم و هرگاه فرمان نشستن دهند
بنشینیم زیرا از برای ما کودکان در گیتی و مینو چیزی بهتر از فرمان
ایشان نیست پس اگر از فرمان ایشان اندک رو تابیم در این جهان
بدبختی و در آن جهان سختی باد افراه یابیم و هم فرمان استاد
و آموزگار بر ما شاگردان وام است چنانچه هر دمان ایشان را
ببینیم درود فرستیم و گرنش نمائیم روبروی ایشان جز کار
سپرده و سخن دانشی بکاری دیگر دست نزنیم و با اندام خود
بازی نکنیم و اگر سخنی پرسند با فرهنگ و فروتنی پاسخ دهیم

گیتی: دنیا
مینو: آخرت

وهر فرمانی دهند با خوشی دل بجا آریم زیرا هرگاه ما سخنی که
از آموزگار آموخته باشیم پاداش آن را هیچ چیز نتوانیم کرد پس باید
او را بفرمانبری خشنود داریم چونکه پدر و مادر پرورنده تن اند
استاد و آموزگار پرورنده روان **سوم** سایه یزدان
پرتو بخشنده مهربان خسرو دمان ویژه این شاهنشاه
جمجاه سپهر دستگاه کیوان پایگاه کامکار نامدار ناصر الدین
شاه قاجار را که بر ما شهریاری و مهی دارد باید همواره که
درود فرستیم و از پروردگار با دل پاک و روان تابناک خواهان
و پژوهان گردیم که زندگانیش پاینده پرتوش تابنده دولتش
آراسته دولتش فزاینده کامش روا کارش مراد باد تا از
دادش ما زیردستان از رنج و بیداد ستمگران و زبردستان آسوده
و آزاد بر بستر آسایش و آرامش غنوده و دل شاد باشیم

چهارم نیایش وخشوران بر هر کسی ستوده است
زیرا وخشوران را پاک یزدان برای آگاهانیدن ما بی خبران بگیتی فرستاده
تا از راز آغاز و فرجام انجام آگاه گردیم و بدانیم آفریدگاری
است که با هوش و روان گوش و زبان توش و توان
داده از نیستی بهستی آورده او را بخدائی بستائیم و بگمرهی
و گمراهی نگرائیم بدین رو وخشور چون آموزگار است پس باید
و آنانکه نامه ها و پرمودهای او را ببینیم و با آموزش هر یک پی
بریم بر روان پاک پیغمبر درود خوانیم و استاد آغاز و انجام
خود و آفریدگانش دانیم و گوئیم او است برگزیده یزدان فروزنده
روان رهنماینده گمراهان **پنجم** خدا را که آفریننده روان
بخشاینده کالبد و جان و روزی دهنده آفریدگان است باید
ستایش کنیم پرستش نمائیم و بیکتائی و یگانگی بشناسیم از کیفر

و پاداش کرفه آگاه بوده بدانیم که آدمی هرچه در جوانی کند
در پیری پادافراه بیند و هرچه در پیری نماید در آن جهان
بپاداش نیکی و پادافراه بدی آن رسد بنابران اگر او گان
نیکی گیتی و مینوی خود را بخواهیم باید شت دادار دادار دانا
همگان و بینای آشکار و نهان دانسته از کاستی کاسته و
براستی آراسته باشیم و بکار خوب کرفه تخشا و ورزا گردیم
خلاصه چون میرزا ارسطو این نصیحت نامه را لخواند مرخص
معلم باهم شاگردانش بگردش رفته مجلس بانجام رسید

خاتمه

در سال دوم از صدارت عظمی و وزارت کبری اولین وزیر روشن
ضمیر این دولت ابد اقران و نخستین مشیر نیکو تدبیر این مملکت مینو
نشان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم آقای میرزا یوسف

کرفه
ثواب

تخشا ورزا
کوشنده کننده

صدر اعظم دام الله اقباله العالی این کتاب مستطاب
صورت اتمام و سمت انجام پذیرفت اتفاقاً در همان حینی
که جزو آخر زیر نگارش بود جناب مستطاب سلالة السادات العظام
نتیجة النجبا فخر الادبا میرزا سید مرتضی زید شرافته طالقانی دست
داده این نسخه را من البدو الی الختم خوانده بیادگاری این
غزل را بر سرائیده بنوشتن امر نمودند

حبذا از این کتاب مستطاب	که در او درج بس در خوشاب
دانش آموزان اگر آگه شوند	بر تو بارد جودشان همچون سحاب
چون مسمی گشت بر اقبال شاه	جاودان ماند الی یوم الحساب
عنفوان حق توفیق بخشاید تو را	تا ز لطف شاه گردی کامیاب
بار الها عیش شه پاینده دار	سالها از مدح خسرو رو متاب

از اخلاق پسندیده ملاحظه کنندگان امید عفو از خطا و زلل این بنده دارد

۲۴۰

رباعی آسید
لطف یزدانی
چاکر خانه زاد دولت ابد
مدت سلطانی افلاطون
ابن اسکندر
کرمانی در

سنه ۱۲۵۱ هجری

هو

در مطبع

عالیجاه نا

یب ابراهیم

آشپز مرحوم محمد

رفیع طبع

گردید